

پاسخ به فرصت طلبان

درمورد

”مبارزه مسلحانه - هم استراتژی . هم تاکتیک“

نوشته: چریک فدائی خلق رفیق شهید حمید مؤمنی

پاسخ به فرصت طلبان

درمورد

”مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک“

نوشته: چریک فدائی خلق رفیق شهید حمید مؤمنی

* انتشارات : م - بیدسرخى

* حميد مومنى

* پاسخ به فرصت طلبان در مورد " مبارزه مسلحانه - هم
استراتژى ، هم تاکتيک "

* حروفچينى : آى . بى . ام . مسعود تايپ تلفن ۳۱۸۳۲۱

* چاپ اول : ۱۳۵۸

* تيراژ : ۲۵۰۰۰ نسخه

* چاپ : مسعود سعد

* حق چاپ براى ناشر محفوظ است

"نباید تاکتیک‌های ما را تقلید کرد ، بلکه باید مستقلاً درباره علل ویژگی آن ، شرایط آن و نتایج آن تعمق ورزید — و در واقع نه خود تاکتیک‌ها را ، بلکه روح آن ، مفهوم آن و درس‌های ناشی از تجربیات سال‌های ۹۲۱-۱۹۱۷ (بخوانید : تجربیات آن - چ. ف. خ.) را بکار بست ."

از : نامه لنین به کارگران و دهقانان قفقاز

سرخن

(تابستان ۵۳)

کتاب " مبارزه مسلحانه ، هم استراتژی هم تاکتیک " اثر رفیق شهید ، چریک فدایی خلق ، مسعود احمدزاده در تابستان سال ۱۳۴۹ و در عنفوان جنبش مسلحانه نوشته شده است . این کتاب در واقع ، در رابطه با تضادی که بین تاکتیک‌ها و استراتژی جنبش کمونیستی خلق ما وجود داشت و نیز برای حل این تضاد نوشته شده . تضاد بین استراتژی جنبش کمونیستی خلق ما و تاکتیک‌های تقلیدی مبارزه ، بزرگترین مشکلی بود که سالها در مقابل انقلاب ایران قرار داشت . بدینجهت کتاب " مبارزه مسلحانه هم استراتژی ، هم تاکتیک " نقطه عطفی در رهیابی تئوریک جنبش کمونیستی خلق ایران است . پیش از این تئوری در کشور ما ، فقط در خدمت تشریح و تفسیر قوانین کلی و عام مارکسیستی - لنینیستی بود که این در حد خود مفید و لازم‌وولی غیر کافی است و اگر چیزی هم درباره ایران و انقلاب ایران گفته میشد، صرفاً بر اساس الگوسازی و تقلید کامل بود . زمانی تاکتیک‌های حزب کمونیست شوروی و انقلاب کبیرا کتبر . حتی تاکتیک‌های ویژه‌ای که مختص شرایط اجتماعی - اقتصادی روسیه بود مورد تقلید قرار میگرفت و زمانی تاکتیک‌های حزب کمونیست چین دقیقاً " و موبه موبه عنوان تاکتیک‌های انقلاب ایران ،

پیشنهاد میگردید. آنچه که در تئوری مارکسیستی - لنینیستی انقلاب ایران فراموش شده بود، خود جامعه ایران و مطالعه ویژگی های آن بود. رفیق مائوتسه دون، در باره برخورد دگمانیست های چین با مسئله " جنگ انقلابی چین " میگوید:

" اشخاصی که قبول ندارند، نمیدانند و یانمیخواهند بدانند که جنگ انقلابی چین دارای ویژگی های خاص خود است، عملیات جنگی ارتش سرخ علیه قوای گمندان را از نوع عملیات جنگی عادی و یا از نوع عملیات جنگی داخلی اتحاد شوروی محسوب میدارند. جنگ داخلی اتحاد شوروی که توسط لنین رهبری شده بود، تجربه اش دارای اهمیت جهانی شمول است. تمام احزاب کمونیست و از آن جمله حزب کمونیست چین، این تجربه و جمع بندی تئوریک آن را که لنین و استالین بدست داده اند، به مثابه قطب نما خود میدانند. اما این به آن معنی نیست که ما باید این تجربه را در شرایط خاص خودمان بطور مکانیکی بکار ببریم. جنگ انقلابی چین در بسیاری جهات دارای ویژگی های خود است که آنرا از جنگ داخلی اتحاد شوروی متمایز میسازد. بدیهی است که در نظر گرفتن این ویژگی ها و یانفی وجود آنها اشتباه است... این اشخاص خود شان را مارکسیست - لنینیست مینامیدند، ولی در واقع هیچ بوئی از مارکسیزم - لنینیزم نبرده بودند. لنین میگوید که جوهر و روح زنده مارکسیسم در تحلیل مشخص از اوضاع مشخص است و درست همین نکته بود که این رفقای ما از یاد میبردند.

از اینجا میتوان مشاهده کرد که بدون درک ویژگیها جنگ انقلابی چین، هدایت این جنگ و رهبری آن بسوی پیروزی امکان پذیر نیست. " (۱)

(۱) مائوتسه دون، منتخب آثار، جلد ۱ (مسائل استراتژی در جنگ

البته دگماتیستهای چین فقط در مورد جنگ انقلابی نبود که سد راه حزب و انقلاب شده بودند، آنان از هر سولطه‌های سنگینی به حزب کمونیست و انقلاب چین وارد ساختند. یکی از ارزشهای ویژه رهبری رفیق ماوتسه دون، نقش او در مبارزه ایدئولوژیک بر علیه دگماتیسم در حزب کمونیست چین است. او کتابهای "در باره عمل" و "درباره تضاد" را هم در رابطه با این امر نوشته است. در کشور ما نیز همین دگماتیستها وجود داشتند منتها برخلاف چین، اندیشه آنها بردوره طولانی‌ای از جنبش کمونیستی کشور ما حاکم بود که مطالعه علت اجتماعی این امر خود مسئله جداگانه‌ای است. حزب توده که بقول رفیق مسعود، "فقط کاربکاتوری بود از یک حزب مارکسیست - لنینیست، تنها توانست عناصر فداکار و مبارز حزب را به زیر تیغ جلادان بیاندازد و خود راه فرار را در پیش گیرد" و بدینجهت به علت ماهیت اپورتونیستی دستگاه رهبری خود هرگز نتوانست مسائل تئوریک انقلاب ایران را حل کند و یا حتی این مسائل را طرح نماید. این حزب که از مبارزات توده‌ها عقب مانده بود و به علت عدم استقلال سیاسی خود - که خود ناشی از جدایی او از توده‌ها بود - رهبری مبارزات ملی را برای بورژوازی ملی باقی گذاشته بود، با اولین حمله ارتجاع به کلی تارومار شد و لشکریان شکست خورده‌اش یا نابود شدند، یا تسلیم گردیدند و یا راه فرار را در پیش گرفتند. بنابراین، چند سال پس از کودتای ۲۸ مرداد، از حزب توده چیزی بجز یک سازمان سیاسی خارج از کشور، از عده‌ای انقلابی باز - نشسته باقی نماند که گهگاهی فعالیت‌های تبلیغاتی محدودی در بین عده مشخصی از عناصر آگاه کارگری و روشنفکری میکرد. این سازمان در اروپا به "کمیته مرکزی" معروف شد. حزب توده جنبش کمونیستی ایران را دچار انحراف ساخت و در نتیجه توده‌ها را نسبت به جنبش کمونیستی اساسا بدبین و بی اعتماد کرد. پس از تار و مار شدن حزب توده، شرایط خاص سیاسی‌ای در وطن ما پدید آمده بود. از طرفی بی اعتمادی خلق به پیشاهنگان انقلاب و از طرف دیگر اختناق شدیدی که روز بروز شدیدتر میشده رژیم که در سایه

تجربیات امپریالیزم جهانی درمقابله با جنبش‌های انقلابی خلقها هشبار و کارآموده شده بود و روز بروز هشبارتر و آزموده‌تر میشد، هرگونه جنبشی را در نطفه خفه میکرد. سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی در اولین مراحل تشکیل خود، کشف و سرکوب میشدند. جنبش‌های خودبخودی کارگران فقط در حد خواست‌های ساده و ابتدایی اقتصادی می‌توانست وجود داشته باشد و کنترل پلیسی اجازه کوچکترین تجاوز از این حد را به آنها نمیداد. در روستاها نیز، کنترل‌های پلیسی پس از "اصلاحات ارضی" که با برنامه‌های همه-جانبه برای فریب دهقانان همراه بود، امکان هرگونه جنبش را تقریباً از آنان سلب کرده بود. قانون عام مارکسیستی - لنینیستی تکامل جنبش کمونیستی و تشکیل حزب کمونیست چنین است که: ابتدا گروهها و سازمان‌های روشنفکری - کارگری که دارای ایدئولوژی مارکسیستی هستند بوجود می‌آیند، به قول لنین، آگاهی سوسیالیستی را به میان توده‌ها می‌برند و در رابطه با جنبشهای خود بخودی توده‌ها رشد میکنند. سپس این سازمان‌های مارکسیستی در مرحله‌ای از رشد خود همدیگر را جذب میکنند و با هم متحد میشوند و حزب طبقه کارگر را تشکیل میدهند. در شرایط وطن ما پس از کودتای ۲۸ مرداد، دیگر چنین کاری بهیچوجه ممکن نبود. گروهها و سازمان‌ها بوجود می‌آمدند ولی نه حتی قبل از ایجاد ارتباط با توده‌ها، بلکه در ابتدایی‌ترین تجمع گروهی و محفلی خود کشف و وحشیانه سرکوب میشدند. بی‌اعتمادی توده‌ها نسبت به حزب توده از سویی و فشاراختناق رژیم از سوی دیگر امکان هرگونه حمایت توده‌ها را از این گروهها و محفل‌های انقلابی از بین برده بود. ارتباط بین جنبش خود بخودی توده‌ها با جنبش کمونیستی کاملاً قطع شده بود و بدین جهت امکان اجرای قانون عام مارکسیستی - لنینیستی تشکیل حزب، یعنی رشد گروهها و سازمان‌های کمونیستی در رابطه با جنبشهای خود بخودی در آن شرایط و از طریق تاکتیک‌های قدیمی غیرممکن شده بود. مشکلات میبایست از میان برداشته میشد، ولی مشکل کار، چیز ساده‌ای نبود که به‌سادگی از میان برداشته شود. مشکل اساسی، اختناق و سرکوب خشن رژیم بود که به تجربیات تاریخی سرکوب

ضد انقلاب امپریالیزم جهانی مجهز بود. حزب توده که اینک دیگر یک سازمان سیاسی محدود خارج از کشور بود، اعلام داشت که تنها شکل مبارزه سیاسی در شرایط کنونی، درخواست دموکراسی های بیشتر از رژیم است. این شعار از نظر سیاسی، ناشی از موضع اپورتونیستی حزب توده بود و از نظر تئوریک ناشی از این بود که رهبران حزب توده در واقع نه معنی اختناق را میدانستند و نه علت اجتماعی آن را و تصور میکردند که با یک درخواست مظلومانه، رژیم بساط اختناقش را برمیچیند و دموکراسی را ارزانی توده ها میدارد. حقیقت این است که اختناق فاشیستی، آخرین حربه رژیم است. بیهوده رژیم به این حربه متوسل نشده است. تنها شرط بقای او اختناق است. اگر رژیم میتوانست با فریب توده ها و با ترویج فرهنگ مبتذل بورژوازی در بین آنان، به تنهایی کار را از پیش ببرد، هرگز متوسل به حربه اختناق نمیشد. اختناق موجود ناشی از رشد شرایط عینی انقلاب در کشور ماست. اگر رژیم خطر را در بیخ گوش خود احساس نمیکرد، هرگز به اختناق و سرکوب خشن فاشیستی روی نمی آورد. این تنها راه نجات او است. درخواست دموکراسی های بیشتر برای او به معنی درخواست تحویل حکومت است. آیا چنین درخواستی هم، مظلومانه ممکن است؟ اپورتونیزم حزب توده، متعلق به هیچیک از طبقات اجتماعی ایران نبود، این اپورتونیزم اصالت ایرانی نداشت، اپورتونیزمی اروپایی بود که تنها در سایه دموکراسی بورژوازی کشورهای اروپایی و یا در سفره کشور های سوسیالیستی، ممکن بود عارض مثنی انقلابی بازنشسته شود. واقعیت خشن جامعه ما اجازه چنین خوش خیالی بی را به کسی نمیداد. بدینجهت شعارهای حزب توده، حتی اپورتونیستهای داخلی را هم نمیتوانست به خود جذب کند.

همزمان با پیدایش و رشد جنبش ضد: رویونیستی بین المللی، در کشور ما، کسانی که خود از موضع انقلابی و به عنوان اعتراض به مشی اپورتونیستی حزب توده از آن جدا شده بودند، مبارزه مسلحانه را به عنوان راه رهایی خلق ایران پذیرفتند ولی به علت شیوه برخورد دکماتستی با

مسائلی که شاید از حزب توده به میراث برده بودند، برای شناخت قانونمندی انقلاب ایران به واقعیت زنده جامعه ایران توجه نکردند و به الگوسازی از انقلاب چین پرداختند. اینان آثار رفیق مائوتسه دون را خوانده بودند و میدانستند که انقلاب چین علاوه بر تبعیت از قوانین عام انقلاب اکتبر دارای ویژگی‌هایی است، چون این حرف‌ها را رفیق مائو گفته بود، اما نمیدانستند که انقلاب ایران هم در عین داشتن وجهه کلی مشترک با انقلاب‌های دیگر، دارای ویژگی خاص خود است. گروهی از اینان حتی کار را به جایی رسانده‌اند که هم‌اکنون ایران را کشوری نیمه‌مستعمره - نیمه فئودال می‌نامند و این بدان دلیل است که چین در موقع انقلاب نیمه‌مستعمره - نیمه فئودال بوده است. اینان در بین خود جدال‌های زیادی راجع به مثلا وجود یا عدم وجود فئودالیسم در ایران کنونی کرده‌اند و میکنند ولی هرگز لازم ندیده‌اند که روابط تولیدی حاکم بر یک روستا را مورد مطالعه عینی قرار دهند. یعنی در باره مسئله‌ای که بایک مسافرت ده روزه حل شدنی است، آنان سالها بحث و جدل روزنامه‌ای کرده‌اند و میکنند. آنان در بررسی‌های تئوریک خود هرگز مسائل مبهم و اساسی انقلاب ایران و از جمله مهم‌ترین آن یعنی وجود اختناق و لزوم شکلی از سازمان انقلابی که بتواند در مقابل سرکوب‌خشن باقی بماند و رشد کند را مطرح نکرده‌اند. آنان حرف‌های مترقی بسیاری در باره مثلا مبارزه با رویزیونیسم و غیره می‌زنند ولی آن‌دسته از حرفهای مترقی را مطرح مبارزه با رویزیونیسم و غیره می‌زنند ولی آن‌دسته از حرفهای مترقی را مطرح می‌سازند که رابطه مستقیمی با عمل نداشته باشد. راستی چرا در انتشارات اینان، در کنار مقاله‌های گوناگون و تکراری درباره " رویزیونیسم خروشچفی " و غیره مسئله تاکتیک گروهها و سازمان‌های انقلابی در مقابل " سیاست سرکوب مطلق " که از جانب رژیم اعمال میگردد، مطرح نمیشود و هرگز هم نخواهد شد؟ چرا برای یکبار هم که شده تحلیلی علمی از علت وجودی اختناق و آینده آن را عرضه نکرده‌اند تا ببینیم تاکتیک حال و آینده ما در مقابله با آن چیست؟ آیا اختناق تخفیف خواهد یافت؟ آیا تشدید خواهد شد؟ آیا امکان فعالیت گروهها و سازمان‌های انقلابی در بین توده بعدا " به وجود

خواهد آمد؟ چرا و در چه شرایطی؟ آیا هم اکنون وجود دارد؟ به چه صورتی؟ چنانکه پیش از این هم گفتیم، این گروهها و سازمانها در آغاز از موضعی انقلابی و به عنوان اعتراض به مشی اپورتونیستی حزب توده از آن جدا شدند، ولی برخورد دگماتیستی با تاکتیک مبارزه که ارتباط دقیق با تحلیل درست شرایط عینی جامعه دارد، آنان را به دنبال تاکتیک های تقلیدی مبارزه کشاند. تاکتیکهایی که به علت نداشتن روابط دیالکتیکی با شرایط مشخص جامعه با استراتژی انقلابی آنان در تضاد افتاد و سرانجام آنان را به ورطه اپورتونیزم، منتها با آب و رنگ دیگری انداخت. آنان دم از توده‌ها، حل شدن در توده‌ها، آموختن از توده‌ها و بازگرداندن به توده‌ها میزدند، ولی در عمل راهی را که برای رفتن به میان توده‌ها عنوان میکردند، نه تنها به ارتباط ارگانیک با توده‌ها نیانجامید، بلکه سبب میشد که آنان توده‌ها را به عنوان یک معبود نادیده و دست‌نایافتنی مورد ستایش قلمی قرار بدهند و در بیبشگاهش نماز بگذارند. اعتقاد به مبارزه مسلحانه، به تجلیل قلمی از مبارزه مسلحانه بدون هیچ دور نمایی از آن مبدل شد. آنان دم از بردن آگاهی سوسیالیستی به میان توده‌ها و توده‌های شدن سازمان‌های انقلابی خود میزدند، ولی در عمل برای باقی ماندن مجبور به کناره گرفتن هرچه بیشتر از توده‌ها میشدند و چون حاضر به تغییر تاکتیک های خود نشدند، سرانجام وجود اجتماعی شان، یعنی شرایط مادی جدیدشان، شعور اجتماعی شان را ساخت. در عمل روزنامه نگارانی بودند که در مورد بسیاری مسایل ذهنی که خود هیچ تصور مشخصی از آن نداشتند، به بحث و جدل با یکدیگر میپرداختند. نه تجربه‌ای میشد و نه اگر ندرتا "تجربه‌ای میشد، از آن درسی می‌آموختند. این "عمل"، "نظر" خاص خود را هم به دنبال داشت: اپور-تونیزم. در واقع تفاوتی نداشت که اینان طرفدار برنشتین باشند یا کارل-کائوتسکی یا اندیشه رفیق ماوتسه دون. چیزی که اساسی بوده این بود که اینان با عمل لااقل یک قدم، اما غیر قابل طی شدن فاصله داشتند. درست در همینجا بود که تاکتیک، استراتژی را تعیین میکرد. دل نکلدن از تاکتیک های کهن مبارزه که دیالکتیک شرایط، آنها را دیگر به مرز فرسوده بود، رفقای

ما را به دل کندن از استراتژی واداشت .

به هر حال ، دگمات‌بست‌ها رویهم‌رفته ، از قدیم و جدید ، دو مسئله را درک‌نمیکردند . یکی مسئله زمان را و دیگری مسئله مکان را . آنها نه شرایط مرحله جدید از تکامل امپریالیزم ورشد جنبشهای انقلابی را درک میکردند ، نه مراحل تکاملی کشورهای نئو مستعمره را (از جمله کشور ما) و نه ویژگی شرایط جامعه ما را . واقعیت این است که در مرحله جدید از تکامل امپریالیزم ، در بسیاری از کشورهای نئو مستعمره ، سرمایه‌داری وابسته به امپریالیزم روابط تولید فئودالی را نابود کرده و نظام تولید ، بازرگانی و امور مالی جامعه را بطور مستقیم و غیرمستقیم به تصرف خود درآورده است . در این مرحله ، در نتیجه رشد تضادها در درون همین کشورهای نئو مستعمره ، عامل سرکوب مستقیم (ارتش و پلیس) که وسیله نهایی جلوگیری از انقلاب است ، روز بروز اهمیت بیشتری در جلوگیری از مبارزات انقلابی خلق‌ها به دست می‌آورد و حتی تقریبا " به تنها وسیله جلوگیری از رشد انقلاب تبدیل میشود . در این شرایط ، فرهنگ ارتجاعی و وسایل تحمیق و فریب هم البته مورد استفاده قرار میگیرد . ولی اینها فقط در رابطه با وسیله اصلی ، یعنی عامل سرکوب مستقیم میتواند موثر افتد . در این شرایط کوچکترین حرکتی از جانب نیروهای انقلابی ، به برخورد با عامل سرکوب مواجه میشود و در این صورت ، نیروی انقلابی در هر مرحله‌ای از رشد خود که باشد ، فراتر از یک تجمع ساده و محدود محلی ، یا با ایداز خود دفاع کند یا باید نابود شود . درگیری با عامل سرکوب (ارتش و پلیس) ، این تاکتیکی است که دشمن ، به نیروهای انقلابی ، هر چند در مرحله نطفه‌ای ، تحمیل کرده است . نپذیرفتن این تاکتیک و در اندیشه تاکتیک‌های قدیمی مبارزه گروهها و سازمانها بودن ، یا به نابودی کامل منجر میشود و یا چنانکه گفتیم به روی گردانی از استراتژی ، درست در همینجا است که تاکتیک‌های کهن مبارزه با استراتژی آن تضاد پیدا میکنند . و در چنین شرایطی بود که جنبش نوین کمونیستی ایران پدید آمد و نمود تئوریک این جنبش ، اثرارزند رفیق مسعود احمدزاده ، " مبارزه مسلحانه ، هم استراتژی ، هم تاکتیک " است . اثر رفیق مسعود ، در کنار عمل انقلابی چریک‌های فدایی

خلق، تحرکی در جنبش کمونیستی ایران پدید آورد و دوره نوینی در آن آغاز شد. کمونیست‌های صادق از اثر رفیق مسعود استقبال کردند و به صفوف مبارزه مسلحانه پیوستند و کسان بسیاری هم که امکان پیوستن به آن را نداشتند به حمایت‌های دیگر از آن پرداختند. در برخورد با این مسئله صداقت بیش از هر چیز تعیین کننده بود. اثر رفیق مسعود همراه با صدای غرش مسلسل چریک‌های فدایی خلق در میان اپورتونیست‌ها نیز ولوله‌ای برآورد. آبی بر لانه مورچگان ریخته شده بود، هر گروهی از آنان به تشبیهی خاص خود متوسل شد: دسته‌ای بمرگ چریکها اشک تمساح ریختند که "آخر چرا؟ این جوان‌های در عین حال ماجراجو، حیقتند" دسته‌ای دیگر در لباس دوستانی که به خیال خودشان بیشتر میدانند جلو آمدند که "رفقا اشتباه میکنید" رفیق احمد زاده فلان قانون عام را نفهمیده است"، "رفقای چریک شما از مارکسیزم ... لنینیزم منحرف شده‌اید" و غیره. این کلمات "رفیق" و "رفقا" در واقع تجسم تمایل کسی بود که میخواهد حریف خود را با عسل خفه کند. تدبیرها بکار افتاد و تشبیهات ابداعی اختراع شد. آخر اتفاق بدی افتاده بود، مبارزه مسلحانه فرمان بازنشستگی سیاسی آنان را صادر کرده بود و اکنون رهبران مخلوع شکست‌ها و حقارت‌های گذشته، بدنبال رهروان نومیدویدند و از دور فرمان ایست میدادند، ولی اکنون دیگر از کاروان باز مانده‌اند و وقت آن رسیده است که خسته و مانده بر سنگ کنار جاده بنشینند و دمی بیاسایند. مبارزه مسلحانه دیگر در جامعه تثبیت شده است. این را از کمونیست‌های صادقی که روز بروز به مبارزه مسلحانه میپیوندند میتوان فهمید. این را از افسانه‌هایی که توده‌ها برای به اصطلاح "خوابکاران" (واژه‌ای که رژیم رواج داده است) میسازند میتوان فهمیده احترامی که در پروسه خود به حمایت مادی بدل خواهد شد، و خلاصه این را از قدرت رشد یابنده سازمان‌های چریکی در مقابل پلیس، میتوان فهمید. در اینجا بد نیست از برخورد دشمن با کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک" نیز یاد کنیم. دشمن بر اساس تصور ایده آلیستی خود راجع به تاریخ و نقش شخصیت در آن، میپنداشت که اگر چند تن رفقای مرکزیت

چریکها را نابود کند، همه چیز تمام خواهد شد و جامعه از حرکت باز خواهد ایستاد. به پدر مسعود گفته شد: ————— وندند: " فرزندان که توتربیت کرده‌ای این چنین جامعه را دچار اغتشاش کرده‌اند " و در هنگامی که معلوم شده بود، چریکها می‌خواهند سفیر انگلیس را به عنوان گروگان برای آزادی زندانیان سیاسی برپایند، مصطفوی یکی از سگان پلیس به یکی از رفقای زندانی که بعداً " از اسارت گریخت، گفته بود: " اگر خود ولیعهد را هم بدزدید، ما با یک موز مسعود احمدزاده عوض نمیکنیم ". بیچارگان نمیتوانستند بفهمند که این هوش شخص مسعودها نیست که خالق مبارزه مسلحانه است، بلکه این حرکت جامعه است که مسعودها را برای انجام وظیفه معین تاریخی، می‌آفریند. این جامعه متحرک و تکامل یافته است که اینک می‌خواهد سلطه دشمنان خلق را براندازد و این خلق‌های پیش-رونده ایران هستند که می‌خواهند بیوغ اپورتونیست‌های رنگارنگ جدا از توده، مقلدان و مداحان بیکاره به اصطلاح " مارکسیزم — لنینیسم " را به دور افکنند و خود با تکیه بر نیروی خویش و در پرتو روح زنده خلاق مارکسیزم — لنینیسم و تجربیات خلق‌های جهان به پا خیزند.

به هر حال، از مخالفان خودی، کمی بیشتر حرف بزنیم. گروهها و سازمان‌های چندی هستند که خود را " مارکسیست — لنینیست " مینامند و شدیداً " به مخالفت با ما برخاسته‌اند. البته بسیاری از اینان رفقای بالقوه ما هستند و فقط تاریخ باید درس بیشتری به آنها بدهد. اشکالی ندارد، ما هم منتظر شان هستیم، اما متأسفیم که چرا برای آنچه که هم اکنون هم بانعمق بیشتر و با برخوردی صادقانه‌تر نمیتوان آموخت، باید بهای سنگین‌تری پرداخت و با این کار عملاً " عمر جامعه طبقاتی را بیشتر کرد. اما در مورد کسانی که فقط لباس رفقای ما را پوشیده‌اند و اغلب رفقای بالقوه ما را هم همین‌ها به دنبال خود میکشند و میکوشند یا ترویج دگماتیسم و تقلیدگری صرف آنان را به هواداران سر براه خود تبدیل کنند. اینان را از لباسی که پوشیده‌اند و از تابلویی که بر بالای مغازه خود زده‌اند نمیشود شناخت، بلکه باید به وجه مشخصه اساسی شان توجه کرد. لنین در باره سران بین‌الملل

دوم میگفت: "همه چیز را در مارکسیزم تصدیق میکنند، بجز طرق انقلابی مبارزه را" (۱)

ولی اکنون لنین زنده نیست تا ببیند اپورتونیست‌های مدرن، حتی طرق انقلابی مبارزه را هم تصدیق میکنند ولی فقط به آن عمل نمیکنند. بهترین راه رسوا کردن اینان آن است که از آنها بخواهیم به آنچه میگویند عمل کنند. اگر میگویند بدون حمایت اسلحه نمیتوان به میان توده‌ها رفت، بیایند و بروند. اینان آنقدر از آینده حرف زده‌اند، بدون اینکه قدمی در راه آن بردارند و آنقدر از برنامه عمل سخن گفته‌اند، بدون اینکه حتی به اجرای آن بپردازند که قبح کار بطور کلی برای خودشان وحتى برای بسیاری از خوانندگان نوشته‌هایشان از بین رفته است. دیگر خیلی به سادگی میگویند: "باید از توده‌ها آموخت و به آنها برگرداند" و صدها

شعار ستایش‌آمیز درباره توده میدهند، در حالیکه زندگیشان از هیچ گوشه‌ای ربطی به توده‌ها ندارد. طبعاً ما با خود این آدم‌ها هیچ حرفی نداریم که بزنییم، ولی لازم است بمرفقای بالقوه خود که در معرض تبلیغات اینان قرار دارند هشدار بدهیم که باید از اینان عمل خواست. تنها چیزی که دست اینها را رو میکند این است که از آنها عمل بخواهیم. البته آنان دروغ هم میگویند و در نوشته‌ها و آثارشان بطور ضمنی از کارهایی که گویا در جریان است و خود مشغول رهبری آن هستند و گویا از نظر امنیتی صلاح نیست چیزی درباره آن بگویند حرف میزنند. متأسفانه، این ادعا برای بسیاری از عناصر صادقی که خود از نزدیک دستی بر آتش ندارند فریبنده است. ولی ما از نزدیک و از امکانات کار میبینیم که کار آنها بفرض راست بودن ادعایشان، چه و چگونه میتواند باشد. این مطلب را ما بازم در همین مقدمه تشریح خواهیم کرد.

(۱) - لنین، "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد"، مسکو، ص ۵۲

اما این درباره خود این "مخالفان خودی ما"، حال ببینیم ایراد-
هایی که به ما میگیرند اساساً چیست و در چه زمینه ایست. متأسفانه در
این مقدمه، فرصت نیست که به همه این ایرادها پاسخ بگوئیم، بنابراین
فقط به چند مورد کلی اکتفا میکنیم:

۱- در مورد تزهای دبره و کاستریزم .

اغلب ما را به کاستریزم و هواداران تزهای رژی دبره متهم میکنند و حتی از ما میخواهند که پاسخگوی تمام اشتباهات رژی دبره و موضع گیری بین المللی فیدل کاسترو باشیم . در حالیکه خود رفیق احمدزاده ، هم به اشتباهات رژی دبره بارها اشاره کرده و هم در مورد موضع بین المللی فیدل کاسترو و علت آن توضیح و تذکر داده . البته خود مخالفان ما هم به این موضوع معترفند ، مثلاً " یکی از سازمانهای " مارکسیست - لنینیست " ایرانی خارج از کشور در این باره میگوید :

" در رساله خود رفیق (احمدزاده - ج . ف . خ .) همچنین به یک سلسله اشتباهات دبره اشاره میکند : دید امپریستی ، دگماتیسم ، کم بها دادن به نقش تئوری و شناخت و نیز " خطا های " او را در زمینه رابطه حزب و چریک ، شهر و روستا ، تئوری و عمل متذکر میشود و مورد انتقاد قرار میدهد " .

با این حال که خود اعتراف به این واقعیت میکنند ، ولی دست از نوطه های عوامفریبانه علیه ما برنمیدارند و هنگام انتقاد از ما با ژستی دانشمندان " کاستریزم " و تزهای دبره را به اصطلاح خودشان مورد بررسی قرار میدهند و سپس سعی میکنند که ما را هم هوادار چشم بسته دبره بدانند . این کار با تشبثات گوناگونی انجام میگردد . مثلاً " جمله پردازی

توخالی زیر، یکی از این شیوه‌های اتهام زنی است که از طرف یکی دیگر از سازمان‌های "مارکسیست - لنینیست" ایرانی مقیم خارج انجام گرفته:

"فقط این را میخواهیم بگوییم که رژی دیره و روشنفکران ثنوری - ساز مانند او، که بی‌هیچ تجربه و شناخت پایه‌داری، خود را به عنوان آموزگاران انقلاب معرفی میکنند معلمان ما نیستند... معلمان ما رژی دیره و مانند او نیستند... رفقای ما که اکنون راه چریکی را درپیش گرفته و از آموزش‌های زیان‌بخش رژی دیره و مانند او الهام میگیرند، باید به این اصل مهم توجه جدی مبذول دارند":

اما واقعیت چیست؟ واقعیت این است که این انتقاد کنندگان روزی مقلد صرف انقلاب اکتبر بودند و میخواستند آن را مو به مو در ایران پیاده کنند، ولی اکنون مقلد انقلاب چین شده‌اند و میخواهند درست با همان تاکتیک‌های انقلاب چین شروع کنند و برای این کار بقول رفیق مائو "میخواهند پا را آره کنند تا اندازه گفش شود". اگر هم کسی اعتراضی به آنها بکند و بگوید که باید تجربیات ولو خاص دیگر را هم در نظر گرفت و نیز باید شرایط مشخص ایران را مطالعه کرد، فوراً جار و جنجال برآه میاندازند و مارک‌هایی که ساخت ذهن کوتاه‌بین و دگماتیستی شان است بر او میچسبانند. پیروزی انقلاب کوبا یک واقعیت تاریخی غیرقابل انکار است. متأسفانه کسی تاکنون موفق به تئوریزه کردن این تجربه بر اساس مارکسیزم - لنینیزم نشده است. رژی دیره خواسته است این کار را بکند، ولی دچار انحرافات امپریستی و فرمالیستی چندی شده که این را رفیق احمدزاده بارها تذکر داده. علت این انحرافات دیره نداشتن یک زیر بنای عمیق مارکسیستی - لنینیستی، تعمق نکردن در مسئله و بی‌مسئولیتی و فیلسوف بازی روشنفکرانه او است. ولی به هر حال کتاب دیره در بردارنده، حقایق گرانبهایی است و باید مورد استفاده قرار گیرد. چون کتاب دیگری وجود ندارد که تجربه کوبا را تئوریزه کرده باشد، منتها باید هنگام استفاده از این کتاب توجه داشت که پوسته فرمالیستی آن را جدا کرده به امپریستی بودن استدلال‌های آن توجه نمود

و انحرافات آن را از نظر دور نداشت. مثلاً "دبره میگوید: "چریک نطفه حزب است". روشن است که دبره در اینجا دچار فرمالیزم فلسفی شده، یعنی صورت را به جای محتوا گرفته. قانون عام مارکسیستی - لنینیستی چنین است که: گروهها و سازمان های سیاسی نطفه حزبند. دبره واقعیتی را در آمریکای لاتین دیده است و چون درک عمیقی از مارکسیزم - لنینیزم نداشته، برمبنای صورت آن واقعیت، چنین نتیجه گرفته که "چریک نطفه حزب است"، در حالی که میبایست از آن واقعیت چنین نتیجه میگرفت: گروهها و سازمان های انقلابی که براساس قوانین عام مارکسیسم - لنینیزم نطفه حزبند باید در شرایط خاص تاریخی و اجتماعی، شکل نظامی داشته باشند. در واقع دبره در فرمول خود (واگر نه در واقعیت) صورت نظامی چریکرا دیده، ولی محتوای سیاسی او را ندیده. در نتیجه فرمول او ظاهراً با قانون عام مارکسیزم - لنینیزم متعارض است، در حالی که در زیر همین فرمول فرمالیستی اوحقیقت گرانبهایی پنهان است و آن اینکه گروه و سازمان سیاسی باید در شرایط خاص تاریخی و اجتماعی شکل نظامی داشته باشد. برای برخی "مارکسیست - لنینیست های" ایرانی مقیم خارج ظاهراً این گفته دبره اهمیت درجه اول را دارد زیرا که خودشان هم فرمالیستند، ولی برای ما واقعیت پشت آن دارای اهمیت درجه اول است و البته درضمن، از او انتقاد هم میکنیم. بد نیست به این آقایان "مارکسیست - لنینیست" که خودرا هم پیرو اندیشه رفیق مائوتسه دون میدانند و بدروغ سنگ او را به سینه میزنند یادآوری کنیم که رفیق مائوتسه دون تمام آثار استراتژیست - های باستانی چین را که خود برده دار و فئودال بودند خوانده و از آنها درس آموخته است. لنین کتاب "امپریالیزم به مثابه آخرین مرحله سرمایه - داری" خودرا براساس مطالعات و تحقیقات دانشمندان بورژوا و خدمتگذاران امپریالیزم نوشته است. مارکس فلسفه را از هگل و اقتصاد را از اقتصاددانان بورژوازی (آدام اسمیت، ریکارد و غیره) آموخته است. اگر انتقادی کسی از ما دارد، شرافتمندانه این است که خطوط اصلی گفته های خود ما را مورد بررسی قرار دهد.

۲- در مورد تحلیل شرایط پیدایش ما

سیاری از گروهها و سازمان‌های انقلابی ایرانی مقیم خارج که مخالف ما هستند علت پیدایش مبارزه مسلحانه را به قول خودشان " پایین بودن سطح تئوری در جنبش کمونیستی و در نتیجه رسوخ اندیشه‌های کاستریستی و دپریستی در آن " میدانند و همه هم مانند شاگردهای متقلب این حرف را از روی دست هم مینویسند. در واقع، اگر حرف اینها را بپذیریم باید بگوییم که این کتاب دبره و چند تا سخنرانی فیدل کاسترو است که سراسر آمریکای لاتین، خاورمیانه، و برخی کشورهای آفریقایی را چنین به آتش کشیده است. آیا این حرف هیچگونه شباهتی با مارکسیزم دارد؟ آن‌ها می‌گویند که اختناق سبب جدایی جنبش کمونیستی از توده‌ها شده و این جدایی سبب‌تنزل سطح تئوریک جنبش کمونیستی شده ولی نمی‌گویند که این تنزل سطح تئوریک سبب‌ترویج سوبژکتیویزم و دکماتیزم در بین "مارکسیست - لنینیست‌هایی" شده که هنوز هم شعار ضد فتودالی میدهند و میخواهند دقیقاً تاکتیک‌های انقلاب چین را در اینجا پیاده کنند، بلکه این تنزل سطح تئوریک را سبب پیدایش جنبش مسلحانه میدانند. آنها نمیتوانند درک کنند که ضعف تئوریک جنبش کمونیستی ایران را تنها چریکها میتوانند ازبیر ببرند، زیرا آنها هستند که مسایل اصلی انقلاب ایران (رابطه پیشاهنگ با توده) را مطرح ساخته‌اند و در عمل و نظر به آن جواب گفته‌اند. در مرحله

کنونی جنبش کمونیستی آیا تئوری چگونه رشد خواهد کرد؟ صرفاً "با خواندن کتاب؟ آیا خواندن آثار مائو یا لنین در خارج، تئوری انقلاب ایران را رشد خواهد داد؟ این سؤال را باید به صورت دیگری مطرح کنیم: آیا خواندن آثار مائو، لنین، مارکس و غیره به تنهایی مسایل اساسی انقلاب ایران را مطرح خواهد ساخت؟ آیا بدون اینکه مسایل اصلی انقلاب ایران مطرح شود، رشد تئوری انقلاب امکان پذیر است؟ و آیا چه کسی این مسایل را دقیقاً مطرح کرده است و در عمل و نظر به آن جواب داده است؟ برای لحظه‌ای فرض کنیم که جواب ما به این مسئله نادرست بوده باشد. در این صورت، چرا ما می‌که به تصور آقایان "تجسم جهل جنبش کمونیستی" هستیم باید مسایل اصلی انقلاب را به روشنی مطرح کنیم؟ و چرا باید آنان که خود را تئوریسین‌های جنبش کمونیستی ایران میدانند از جواب گفتن به آن طفره بروند؟ مگر این نیست که تئوری انقلاب ایران تنها در رابطه با طرح اساسی‌ترین مسایل انقلاب ایران رشد میکند؟ بسیار خوب، پس ابتکار رشد و تکامل تئوری انقلاب ایران فعلاً در دست ماست. ما میگوییم گروهها و سازمان‌های سیاسی در شرایط کنونی کشور ما امکان بقاء و ارتباط با جنبش خود بخودی و در نتیجه تکامل به سوی حزب را ندارند، مگر اینکه نظامی شوند. این مهمترین مسئله مربوط به انقلاب ایران و نیز مهمترین مسئله جنبش چریکی است. آقایان اگر راست میگویند و قصد برخورد شرافتمندانه با مسایل را دارند به این مسئله جواب روشن و صریح بدهند، اگر هم قبول ندارند که این مسئله اساسی انقلاب ایران است، دلیل خود را بیاورند و خود مسئله اصلی را مطرح کنند، یا گامی در جهت مطرح ساختن آن بردارند. اگر دلتان به خاطر سطح نازل رشد تئوری در جنبش کمونیستی ایران میسوزد، فقط از این طریق است که تئوری جنبش رشد خواهد کرد. اما ایـــــــــــــــن را هم بگوییم که پرداختن به این مسئله برای بعضی‌ها خطــــــــــــرناک است، زیرا این دیگر مسئله "روزیونیسم خروشچی" نیست که بشود از آن به عنوان سرگرمی استفاده کرد، طرح این مسئله قدم اول است و عمل کردن قدم دوم و این با تئوریسین بازی صرف جور در نمی‌آید.

به هر حال، مخالفان ما مسئله را بدین صورت مطرح نمیکنند که حرف اصلی چریک‌ها چیست، بلکه میخواهند به اصطلاح خودشان توضیح دهند که علت پیدایش چریک‌ها کدام است؟ به قول لنین، "بسیار خوب، آزادی در شیوه برخورد به مطلب، حق مقدس هر فردی است، فقط باید برخورد جدی و شرافتمندانه به مطلب را با برخورد نا شرافتمندانه فرق گذاشت".

ما طرح مسئله را از جانب آنها قبول میکنیم: علت پیدایش مشی چریکی چیست؟ علت پیدایش ما دوران نوین سرکوب امپریالیستی است. در این دوران امپریالیزم با اتکا بر تجربه تمام انقلاب‌های جنبش‌های گوناگون جهانی در کشورهایی که شرایط عینی انقلاب فراهم است، اجازه کوچکترین حرکت سیاسی نیروهای انقلابی را نمیدهد. و حربه او در مقابله با حرکت‌ها و جنبش‌های گوناگون خلق، سرکوب مطلق است. در چنین شرایطی هرگونه حرکت سیاسی در نطفه‌ای‌ترین شکل خود باید شکل نظامی داشته باشد تا بتواند بماند و رشد کند، حالا آقایان بگویند ببینیم این مارکسیزم است یا آن چه شما میگویید: جهل جنبش کمونیستی + کتاب دبره و چند سخنرانی فیدل کاسترو = مشی چریکی. آیا اگر کتاب دبره نوشته نمیشد و با اصلاً "انقلاب به وقوع نمیپیوست، در این صورت در ایران هم هستم" های چریکی بوجود نمی‌آمد؟ چنین ادعایی واقعا ناشی از جهل سیاسی است، ناشی از بی‌خبری مطلق از شرایط ایران است. گروه عباد، یک گروه کوچک کمونیستی از دانش‌آموزان شهر کوچک و عقب افتاده نیاوند بود. این دانش‌آموزان با خواندن کتاب‌های علنی کمونیست شدند و با بحث‌هایی که در سر کلاس میشد و در معارضه با تعلیمات ارتجاعی وزارت آموزش و پرورش رشد کردند، سپس گروه تشکیل دادند و آنگاه به طور عملی دریافتند که تنها کاری که میتوانند بکنند، مبارزه چریکی است. بدون داشتن سلاح و وسپله‌ای از صفر آغاز کردند. با دینامیت ماهیگیری، ماشین سازمان زنان ارتجاعی نیاوند را که یکی از نمایش‌های مسخره رژیم است و مورد تنفر شدید توده‌ها است، منفجر کردند. سپس یک رباخوار به قول مردم "بی‌ناموس" را که مردم شهر از او نفرت داشتند، در خانه‌اش اعدام نمودند و پولهای او را روی شکمش

ریختند تا مردم بدانند که آنها برای پول او را نکشته‌اند، عملی که برای مردم یک افسانه رویایی شده است. آنگاه برای به دست آوردن اسلحه به قم آمدند و یک پاسبان قمی را با چاقو خلع سلاح کردند، تا اینکه بعداً "دستگیر و جمعا" اعدام گردیدند البته روشن نیست که چرا آنها برای به دست آوردن اسلحه به قم آمده‌اند و در همان نهادند اقدام نکرده‌اند. شاید نمیخواستند با کشتن یک پاسبان هم شهری روی مردم نهادند اثر بگذارند. گروه عباد در مردم نهادند اثر عظیمی گذاشت. این تاثیر گذاری به هیچ صورتی دیگر ممکن نبود. هدف های حساب شده و مردمی این انقلابیون دلسیر و این کمونیست‌های واقعی نشان میدهد. که هیچگونه گرایش ماجراجویانه‌ای در سر نداشته‌اند. عملیات آنان برای رخنه در دل مردم بوده و به این کار نیز موفق شده‌اند. این خواست مرحله کنونی جنبش است. گروه عباد به دلیل ضعف سازمانی و بی تجربگی نظامی از بین رفت. حال به نظر مخالفان مبارزه مسلحانه، آیا این حرکت جامعه است یا ناشی از ترویج افکار دبره و کاسترو است؟ گروه‌های دیگری از این‌گونه در گوشه و کنار ایران وجود دارند که متأسفانه ما از آن‌ها خبر نداریم؛ مثلاً گروهی که چند وقت پیش در قزوین با چاقو پاسبانی را خلع سلاح کردند. اما از سوی دیگری مسئله را بررسی کنیم؛ آیا مبارزه مسلحانه و یا بطور کلی قهرآمیز با شرایط جامعه ما بیگانه است و ما نمیخواهیم آن را به توده‌ها تحمیل کنیم، یا اینکه این شکل از مبارزه را خود توده‌ها بکار برده‌اند و اکنون ما آن را از آنها آموخته‌ایم و می‌خواهیم تکاملش دهیم و به توده‌ها باز گردانیم؟ برای جواب گفتن به این سوال اگر به تاریخ سال‌های اخیر کشورمان نگاه کنیم، می‌بینیم که در نتیجه سرکوب همه‌جانبه اعتراضات توده‌ها بوسیله دشمن، خلق دریافته است که با باید از حفش بگذرد و یا با زور آن را بگیرد. وقایع خونین پانزدهم خرداد را به یاد آوریم که نقطه عطفی در شکل مبارزه توده‌های مردم کشور ما بود و متأسفانه دگماتیست‌ها کوچکترین درسی از آن نگرفته‌اند. سنگ‌باران اتوبوس‌های شرکت واحد را به خاطر گران شدن قیمت بلیط به یاد آوریم که تقریباً "بلافاصله پس از گران شدن بلیط شروع شد. هزارها مورد مقاومت

قهرآمیز دهقانان را در مقابل ماموران دولتی به یاد آوریم . حقیقت این است که توده‌ها فقط مبارزه قهرآمیز را جدی میگیرند ، چون میبینند که مبارزه دیگری امکان پذیر نیست و بزودی سرکوب میشود . حال ما باید این مبارزه قهرآمیز را هم از نظر شکل و هم از نظر سازمان تکامل بدهیم ، این کار مسیری طولانی و پرپیچ و خم در پیش دارد که به نظر میرسد اولین قدم آن تشکیل گروههای سیاسی - نظامی مرکب از روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه است ، ما باز در این مقدمه به این مطلب خواهیم پرداخت .

اغلب از کار سیاسی با توده‌ها زیاد حرف زده میشود و به کتاب رفیق مسعود و سایر آثار تئوریک ما ایراد میگیرند و میگویند که کار با توده‌ها در شرایط کنونی هم ممکن است ولی شما چون روشنفکرید نمیتوانید، این کار را نکنید. در جواب این ادعای بی‌اساس باید نخست مفهوم کار سیاسی با توده‌ها را تشریح کنیم و سپس در باره مسئله "روشنفکر" بودن یا نبودن خودمان حرف بزنیم:

کار سیاسی با توده‌ها اصولاً فقط به دو صورت ممکن است، یکی کار سیاسی منفرد با یک یک آنان و جلبشان به گروهها و سازمان های انقلابی و دیگری هم کار سیاسی با توده‌ها در سطح وسیع و عمومی. نوع اول را نه تنها ما انجام میدهیم، بلکه بنا بر شواهد عینی بهتر از هر کسی انجام میدهیم، اما در مورد دوم، یعنی کار سیاسی با توده‌ها در سطح وسیع و همگانی اینگونه کار، صرف نظر از کارهایی مانند اعلامیه پخش کردن و غیره که باز آن را هم ما بیشتر از هر کسی انجام میدهیم، فقط در رابطه باشکلی از مبارزه امکان پذیر است. یعنی باید در مبارزات توده‌ها شرکت کرد و آن را رشد داد. این کار هم در شرایط کنونی علی‌رغم حرف‌های آنهاست که دور از ماجرا مینشینند و فقط شعار میدهند، مشکل نیست بلکه غیرممکن است. زیرا دشمن اشکال مبارزه توده‌ها را شدیداً "کنترل میکند و فقط در کادری

مشخص و محدود اجازه میدهد که جریان داشته باشد. اعتصابها و اعتراض های دسته جمعی اولاً تحت کنترل و رهبری سندیکاهای وابسته به سازمان امنیت است. دوماً دشمن شدیداً بربرونده، زندگی و حتی روابط خصوصی شرکت کنندگان در این اعتصابها و اعتراضها رسیدگی میکند و امکان رخنه گروهها و سازمانهای سیاسی در آن وجود ندارد. حتی گاهی اعتراض های فردی هم از نظر سازمان امنیت دور نمیماند. تازه برفرض اینکه یک گروه سیاسی هم بتواند در یک اعتصاب یا اعتراض دسته جمعی رخنه هم بکند و گیر پلیس نیفتد باز این مسئله میماند که آن گروه قادر نیست شکل مبارزه را ارتقاء دهد، زیرا پلیس به بیرحمانه ترین شکلی در همان آغاز آن را سرکوب خواهد کرد. بد نیست در زیر چند نمونه از کنترل سازمان امنیت بر کوچکترین اعتراض توده ها و نیز یک نمونه از کنترل سازمان امنیت بر روابط سیاسی توده ها با یکدیگر را یاد کنیم:

— کارگران یک کارخانه تصمیم میگیرند پیش کارفرما بروند و از او بخواهند که براساس "قوانین و مقررات تقسیم مشاغل" که دولت معین کرده به آنها حقوق بپردازد. فردای آن روز کارگران پیشقدم این اعتراض با "درخواست ملایم"، از طرف پلیس دستگیر میشوند.

— در سال ۱۳۴۸، وقتی که وزیر کار به کارخانه ایران ناسیونال میروید یک کارگر ساده با رعایت احترام های معمول به او میگوید که "ما نمیدانیم سود کارخانه چقدر است ولی با چشمان میبینیم که تولید روزانه کارخانه نسبت به چندسال پیش چند برابر شده، در حالی که سهم ما از سود ویژه زیادتر نشده". در آنجا البته کسی چیزی به این کارگر نمیگوید ولی فردای آنروز او را که آذربایجانی بوده، همراه با تمام کارگران آذربایجانی دیگر، از کارخانجات ایران ناسیونال بیرون میکنند.

— یک راننده شرکت تی. بی. تی. به او نیفورم مسخره ای که شرکت برای رانندگان خودش معین کرده بود، اعتراض میکند و میگوید "من خجالت میکشم این لباسرا ببوشم". فردای آنروز سازمان امنیت او را احضار میکند و مورد تهدید قرار میدهد.

— در اسفند ۴۹، روستایی شجاعی از یکی از روستاهای موند، چون سند زمینش را به او نمیداده‌اند، بر اساس سلسله مراتب به شکایت و دادخواهی میپردازد، ولی کسی به حرفش گوش نمیکند، یکماه سرگردان بوده تا اینکه کار به استانداری آذربایجان میکشد. در آنجا هم کسی به حرفش گوش نمی‌کند. روستایی شجاع که پیرمرد هم بوده، تهدید میکند که اگر به شکایت او رسیدگی نکنند، بالای درخت جلو استانداری خواهد رفت و اصلا پایین نخواهد آمد. ولی حرفش را جدی نمیگیرند. او به گفته خود عمل میکند و بالای درخت میروید. مردم تبریز با خیر میشوند و به تماشای ماجرا می‌آیند. پلیس که کنترل از دستش خارج میشود تصمیم میگیرد آنقدر به پیرمرد آب بپاشد تا مجبور به پایین آمدن شود. ولی پیرمرد مقاومت میکند و تهدید میکند که اگر این کار را ادامه دهند خود را حلق آویز خواهد کرد، گروه عظیمی از مردم تبریز که به تماشا آمده بودند، کنجکاوانه به مقاومت پیرمرد شجاع مینگریستند، آنان تجسم آرزوی خود را در این مقاومت قهرمانانه میدیدند. بالاخره جرثقیل آتش نشانی را آوردند که کوتاه بود، جرثقیل دیگری آوردند و بدین ترتیب پیرمرد را پایین کشیدند. در ضمن، در همان بالای جرثقیل و در جلو چشم هزاران نفر بینندگان حادثه، پیرمرد را کتک سختی زدند، بعدش هم او را زندانی کردند. چون قضیه قابل پنهان کردن نبود، فردای آنروز روزنامه‌ها نوشتند که پیرمردی به خاطر بهم زدن نظم شهر زندانی شده.

— کارگر آگاهی (توجه کنید کارگر آگاهی نه روشنفکر) بعد از پایان کار روزانه، یکی از همکاران خود را که با او دوست بوده با خود به کتابفروشی میبرد و یکی از کتابهای صمد بهرنگی را که در کتابفروشی آزادانه خرید و فروش میشده برای او میخرد. در جلو کتابفروشی سرنشینان یکی از ماشین‌های گشتی سازمان امنیت به آنها مشکوک میشوند و دستگیرشان میکنند. کارگر کتاب‌دهنده را یکماه زندانی میکنند و مرتب مورد شکنجه قرار میدهند و میگویند باید بگویی که چه کسی به تو کتاب خواندن را یاد داده، بعدش هم کارگر کتاب‌گیرنده را مجبور میکنند که به او سیلی بزند، فحش خواهد و

مادر بدهد و تف در صورتش بیندازد .

به‌هرحال ، این نمونه‌هایی از اعتراض‌های پراکنده توده‌ها و یک‌نمونه از روابط فکری (نه سیاسی) ساده دوکارگر بود . اعتراض‌های وسیع‌تر بدون رهبری سندیکا و در واقع بدون کنترل سازمان امنیت ممکن نیست و چنانکه دیدیم ، رسوخ سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی در آنها نهمکن است و نه اگر هم در موردی ممکن باشد ، نتیجه‌ای به بار می‌آورد . چون امکان سازماندهی آنها و ارتقاء شکل مبارزه وجود ندارد . اما نوع دیگری هم اعتراض و اعتصاب و غیره هست که از آن نام نبردیم . اینگونه اعتراض‌ها خیلی خشن و خارج از کنترل دشمن است که گاهی به ندرت و مانند یک طوفان خشم توده‌ها ظاهر میشود . اینگونه اعتراض‌ها اولاً در شرایط کنونی غیرقابل پیش‌بینی هستند ، دوماً استفاده از آنها صرفاً مشروط به نفوذ قبلی گروه‌ها و سازمانهای انقلابی در میان توده هاست ، که آنها دیدیم ممکن نیست . از این گذشته این اعتراض‌های خشن درست است که از کنترل دولت خارج میشود ولی به زودی خاموش میشوند و آنگاه هنگام دستگیری‌ها و مبارزات تحریک‌کنندگان و حتی شرکت‌کنندگان ساده‌آن فرا میرسد . طبعاً این اعتراض‌ها آگاهی یا سآوری از خود به جای میگذارد که در جهت همان دو مطلق (مطلق کردن قدرت دشمن و مطلق کردن ضعف خود) است که رفیق پویان میگوید . از آن جهت میگوییم آگاهی ، که این یأس ناشی از واقعیتی است و آن اینکه دشمن قدرت مطلق سرکوب این شکل از مبارزه را دارد و از آن جهت میگوییم یأس آور که این آگاهی فقط ناظر بر یکسوی واقعیت است و شکلی دیگر از مبارزه را مطرح نمیسازد . به‌هرحال سازمانی نیست و نمیتواند باشد که این اعتراضات را رهبری و در آخر نتیجه آن را جمع‌بندی کند و به‌توده‌ها برای رسیدن به یک آگاهی علمی در این باره کمک کند . تازه گروه‌ها و سازمانهای کوچکی هم که هیچ ربطی به این حادثه ندارند و فقط احتمال دارد با برخی از کارگران شرکت‌کننده در آن ارتباطی داشته باشند ، با وقوع این حادثه و دستگیری‌هایی که در پی آن هست ، امکان لورفتن شان خیلی زیاد است .

اما این در مورد رابطه سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی معمولی (غیر-نظامی) با توده‌ها، در مورد روابط گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی-نظامی با توده‌ها مسئله بکلی فرق میکند، زیرا اولاً ما (سازمان‌های سیاسی-نظامی) در شرایط کنونی نسبت به گروه‌های غیرنظامی، بهترین امکان را برای رفتن به میان توده‌ها و جلب عناصر آگاه آنها را داریم، در مورد جنبش‌های خودبخودی هم ما از نزدیک شاهد این جنبش‌ها هستیم و آنها را مورد بررسی قرار میدهیم و ممکن است اقداماتی هم در جهت رشد آنها در حدود امکانات فعلی خود انجام بدهیم، اما ارتباط بیشتر ما با این جنبش‌ها و از جمله رهبری آنها مسأله‌ای است که به مرحله بعدی رشد خودمان مربوط است. برای ما اکنون امکانات عملی کار مطرح است. آنچه مسلم است فقط سازمان‌های سیاسی-نظامی قادرند با این جنبش‌ها ارتباط ارگانیک پیدا کنند و سپس این سازمان‌های سیاسی-نظامی در مرحله‌ای از رشد خود با یکدیگر متحد میشوند و حزب طبقه کارگر و احزاب انقلابی دیگر و نیز جبهه واحد مبارزه را به وجود می‌آورند که جزئیات این امر خود مسایل قابل بحث فراوان دارد.

به هر حال، این تجربه ما از شرایط موجود است. گروه‌ها و سازمان‌های واقعا "انقلابی" داخل کشور که اغلب این مسئله به خوبی برایشان قابل درک است، زیرا از نزدیک دست بر آتش دارند و تازه در بدترین صورت خود، پس از لو رفتن گروه یا سازمان‌شان و در زندان به حرف‌های ما اعتقاد پیدا میکنند. خیلی جالب است که اکثریت نزدیک به اتفاق زندانیان سیاسی ایران به مبارزه مسلحانه گروه‌ها و سازمان‌های پیشاهنگ معتقدند. امامی‌ماند گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی مقیم خارج. حرف ما به این رقبا این است که شرافتمندانه، با شرافتی که در خور یک کمونیست است، با موضوع برخورد کنند. اگر واقعا "بمرفتن به میان توده‌ها بدون حمایت اسلحه و کار سیاسی با آنان معتقدند و حرف ما هم واقعا "برایشان قانع‌کننده نیست که خوب بیایند و بروند. البته ما مطمئنیم که شکست این کار حتمی است و بالاخره عده‌ای دستگیر میشوند ولی مسئله برای بقیه حل میشود و این شعار توخالی

"رفتن به میان توده‌ها و کار سیاسی کردن با آنان ممکن است ولی مشکل است"، برای همیشه فروکش میکند. اما اگر اهل این کار نیستند، بیهوده با دادن شعارهای الکی و ذهنی، نیروهای جوان انقلابی را نفریبند و مرتکب جنایت نشوند. خاصه اینکه به این شعارهای توخالی خود دروغ و عوام‌فریبی نیز بیامیزند و حداکثر یک روابط ساده گروهی و محفلی رفقای خود را در داخل کشور که هنوز از حدود چند نفر روشنفکر خارج نشده و خارج هم نخواهد شد کار سیاسی‌ای‌چا بزنند که خود در خارج از کشور مشغول هدایت آنند و با ژست خاصی بگویند "ما متأسفانه به دلایلی نمیتوانیم سند و شواهدی ارائه دهیم". حرف لنین را تکرار میکنیم که "من از تکرار این نکته هرگز خسته نخواهم شد که عوام‌فریبان بدترین دشمنان طبقه کارگرند".

باری، یکی از این گروه‌های "مارکسیست - لنینیست" مقیم خارج در -

باره با اصطلاح "زبان‌های" مبارزه مسلحانه یکی هم این را مینویسد که:

"در این خلاء تئوریک و سیاسی که در میان توده زحمتکش است، به رویزیونیست‌ها و دلالان سیاسی اپورتیزم وطنی فرصت خواهد داد که با وعده‌های دزوغین و توجیهات سیاسی و قیحانه خویش جنبش زحمتکش ایران را بار دیگر براه زیانمندی گشانند، راهی که فقط تجربیات خونین سال‌های دور رسوائی آن را برملا خواهد کرد."

این حرف بجز عوام‌فریبی چیز دیگری نیست، مگر اینکه بگوییم نویسنده آن نه تنها از اوضاع ایران هیچگونه خبری ندارد، بلکه الفبای مارکسیزم - لنینیزم را هم نمیداند. آخر در ایران کنونی امکان وجود جنبش توده‌ای با رهبری "رویزیونیست‌ها و دلالان سیاسی اپورتونیزم وطنی" امکانپذیر است؟ نویسنده آنقدر از رویزیونیست‌ها "بدش می‌آید که دچار وسواس شده، هر چند ذکر بدیهیات خواهد بود، ولی مجبوریم برای برخی از "مارکسیست - لنینیست‌ها" خارج از کشور توضیحی بدهیم تا خیالشان از این بابت راحت باشد که اولاً اپورتونیزم‌ها و رویزیونیست‌ها نمیتوانند به میان مردم بروند و با آنان کار سیاسی کنند. دوماً تضادها اجازه توسعه

مبارزات اپورتونیستی را در بین توده‌ها نخواهند داد. سوما رژیم حتی بخاطر صرف مقابله با چریک‌ها و به‌عنوان ایجاد سوپاپ اطمینان هم نمیتواند هیچگونه جنبشی را که در کنترل و اداره‌ی سازمان امنیت نباشد در میان توده‌ها تحمل کند. ما از جانب اپورتونیست‌های کلاسیک خیالمان کاملاً راحت‌است. حتی رخنه اپورتونیست‌های مدرن را هم در میان توده‌ها ممکن نمیدانیم. فقط نگرانیمان این است که در شرایط کنونی این اپورتونیست‌های مدرن، عده‌ای از عناصر آگاه را منحرف میسازند و آنها را یا قربانی و یا عاقل میکنند.

اما، این درباره رابطه و گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی با توده‌ها بطور کلی، حال به این سخن مخالفان مبارزه مسلحانه پاسخ بدهیم که به ما میگویند شما چون روشنفکرید نمیتوانید با توده بیامیزید. این ادعا واهی و نادرست‌است. آنان بر اساس الگوی خودشان راجع به ما اظهار نظر کرده‌اند. در جواب باید بگوییم که اولاً ما مانند "مارکسیست - لنینیست‌های" خارج از کشور فقط روشنفکر نیستیم، بلکه یک سازمان روشنفکری - کارگری هستیم. دوماً بسیاری از رفقای روشنفکر ما (گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی - نظامی) از خانواده‌های کارگران و پیشه‌وران و حتی دهقانان هستند و یا بهر طریق با این خانواده‌ها ارتباط داشته‌اند و چنانکه رفقای "مارکسیست - لنینیست" خارج از کشور میپندارند، روشنفکران اشراف زاده جدا از توده‌ها نیستند، سوما "بسیاری از روشنفکران ما چون در داخل جامعه بوده‌اند امکان دستیابی آنها به توده‌ها فراهم بوده و حتی بعضی از آنها سالها در میان توده‌ها گشته‌اند و کار و زندگی کرده‌اند. در اینجا ما راجع به رفقای کارگر چریک فدایی خلق اصلاً چیزی نمیگوییم و فقط در باره رفقای روشنفکر چریک فدایی خلق حرف میزنیم. بد نیست برای نشان دادن تفاوت کیفی این "روشنفکران" با "روشنفکرانی" که در تصور "مارکسیست - لنینیست‌های" خارج از کشور وجود دارد، چند نفر از روشنفکران چریک‌های فدایی خلق را با اشاره چند کلمه‌ای به زندگی شان نام ببریم: بهروز دهقانی فرزند یک کارگر بود و چهارده سال در روستاهای آذربایجان با رفیق صمد بهرنگی

نویسنده ثلثی ایران معلمی کرده بود. مرضیه احمدی اسکویی فرزند یک خانواده نسبتاً فقیر بود که هفت سال در یک شهر کوچک معلم بود. مناف فلکی ۱۲ سال کارگر قالی باف بود که بعداً "درس خوانده بود و دانشجوی شده بود. جواد سلاخی سالها شغل‌هایی مانند معلمی در روستا، رانندگی تاکسی بار، آهنگری و غیره داشت. احمد زبیرم سالها در بندر پهلوی ماهیگیر بود و بعداً "کتابدار کتابخانه پارک شهر شده بود. محمد تقی زاده فرزند یک دهقان بود که عمر روشنفکری او فقط دو سال سپاهی دانش در روستایی از اصفهان بود. کاظم سعادت، در کودکی در روستا زندگی کرده بود و ۱۲ سال نیز معلم روستاها بود. احمد فرهودی سالها معلم روستا های مازندران بود. روشنفکران یک قشر وسیع اجتماع هستند که البته چون از "ارزش اضافی" تغذیه میکنند، بنابراین از نظریا یگاه طبقاتی به طبقه بورژوازی تعلق دارند و لسی این قشر اجتماعی دارای عدم تجانس و ناهمگونی شدید داخلی است. برخی از آنان از میان توده‌ها برخاسته‌اند و در زندگی خصوصی خود در ارتباط دایمی با توده‌ها هستند، هم فلان استاد دانشگاه هاروارد روشنفکر است و هم صمد بهرنگی. آیا میتوان عبارت کلیشهای "روشنفکران نمیتوانند توده‌ها را درک کنند" را در مورد هر دوی آنها بکار برد. عیب کار رفقای "مارکسیست - لنینیست" مقیم خارج کشور ما این است که وقتی میگویند "روشنفکر"، همان استاد دانشگاه هاروارد را در نظر دارند، نه صمد بهرنگی را و نه احمد زبیرم را. از این‌ها گذشته رفقای روشنفکر سازمان ما اغلب مدت‌ها به منظور مشخص کارگری کرده‌اند و اکنون نیز در برنامه سازمان است که باید کادر های جدید روشنفکری مدت‌ها به کارگری بروند. رفقای روشنفکری هم که امکانات کارگری را ندارند از طریق رفقای دیگر با محیط‌های کارگری در تماسند. به علاوه، اینگونه رفقا با کارگر بطور شبانه روزی زندگی میکنند. از هم‌اینها گذشته ما رابطه خیلی محدود و ناپذیری و آنهم از طریق رفقای سمپات با محیط‌های روشنفکری داریم، تماس شبانه روزی ما اغلب در محله های کارگری و فقیر نشین است، کاری که در شرایط زندگی علنی بدین صورت امکان پذیر نیست. در محیط‌هایی که ما کار و زندگی میکنیم، داشتن هرگونه

رفتار و حرکت روشنفکری از نظر امنیتی برای ما خطرناک است. با توجه به این، روشن میشود که چقدر ادعای مخالفان ما مبنی بر "روشنفکر" بودن ما و اینکه چون دارای خصوصیات "روشنفکرانه" هستیم، قادر به کار با توده‌ها نمی‌باشیم واهی و بی‌اساس است. خیلی جالب است که این اتهامات را روشنفکرانی به ما می‌زنند که خودشان در پشت میز کارشان در رم و پاریس ولندن نشسته‌اند و پیپ‌دود میکنند. معلوم نیست این رفقای دلسوز ما خود کار کردن با توده‌ها را از کجا آموخته‌اند، حتماً "از آثار رفیق مائو. بسیار خوب ما هم این آثار را خوانده‌ایم، منتها نامش را برای آنها گذاشته‌ایم تا تیتراژ مجله‌ها و روزنامه‌هایشان کنند و تجربیاتش را هم خودمان در زندگی روزانه مورد استفاده قرار میدهم.

برخی از مخالفان ما به علت برداشتی سطحی که از این دو اصطلاح دارند به ما ایراد میگیرند که امر نظامی را بر امر سیاسی مقدم داشته‌ایم . اینان خود معنایی فرضی و قراردادی برای " امر سیاسی " در نظر میگیرند و از امر نظامی هم بهیچوجه استنباط درستی ندارند . واقعیت این است که امر نظامی را نمیتوان بطور کلی در مقابل امر سیاسی قرار داد . امر سیاسی محتوای مبارزه است و امر نظامی شکلی از مبارزه . به عبارت دیگر تبلیغ و ترویج دربین توده‌ها ، سازماندهی توده‌ها ، کار تئوریک و مبارزه مسلحانه ، همه اشکالی از کار سیاسی هستند ، زیرا که هدف آنها سیاسی است . یعنی امر نظامی هم درواقع نوعی امر سیاسی است . پس نمیتوان آنها را در مقابل هم قرار داد . اما برخی اشتباهات تبلیغ و ترویج بین توده‌ها ، سازماندهی آنها و نیز کار تئوریک را فقط امر سیاسی میدانند و در نتیجه آن را با امر نظامی در روبروی هم قرار می‌دهند . سرچشمه این اشتباه کجاست ؟ به‌تصور ما سرچشمه این اشتباه نفهمیدن و بدفهمیدن حرف‌های رفیق مائو در این باره است . درحالی که خود رفیق مائو میگوید : " کار نظامی فقط وسیله‌ای

برای اجرای وظایف سیاسی است". (۱) یعنی رفیق مائو صراحتاً میگوید که امر سیاسی هدف مبارزه و امر نظامی شکلی از اشکال مبارزه است. منتها رفیق مائو در مقاله "اصلاح نظرات نادرست در حزب"، در قسمت "درباره روحیه نظامی‌گری" به کسانی که فقط در پی پیروزی‌های نظامی و دست‌آوردهای نظامی هستند، هدف سیاسی مبارزه را از نظر دور میدارند و اشکال دیگر مبارزه سیاسی را نفی میکنند یا نادیده میگیرند متنازده و میگوید:

"این رفقا گمان میکنند که گویا وظایف ارتش سرخ با وظایف ارتش سفید یکسان است و آنها تنها جنگیدن، میباشد. آنها درک نمی‌کنند که ارتش سرخ چین سازمان مسلحی است که وظایف سیاسی انقلاب را انجام میدهد. ارتش سرخ بویژه در حال حاضر، بهیچوجه نباید کار خود را فقط به جنگیدن محدود سازد." (۲)

در واقع رفیق مائو میخواهد بگوید که نباید هدف مبارزه فدای شکل مبارزه شود، یعنی امر نظامی که شکلی از مبارزه است خود به هدفی تبدیل شود و هدف اصلی که امر سیاسی است فراموش شود. همین قرارداد امر نظامی در برابر امر سیاسی (بوسیله رفیق مائو) در شرایطی خاص، یعنی در شرایطی که بعزل تنزل آگاهی نظامیان، امر نظامی به چیزی برای خود تبدیل میشود و با امر سیاسی تضاد پیدا میکند، سبب شده است که برخی امر نظامی را مطلقاً در مقابل امر سیاسی قرار دهند و در واقع تضاد بدون وحدت بین آنها قائل شوند. در حالی که تضاد بین امر نظامی و امر سیاسی تضاد بین شکل و محتوا است و کار نظامی اصولاً نوعی کار سیاسی است. مثلاً "اعدام فرسیوویک عمل سیاسی است، اعلامیه پخش کردن هم یک عمل سیاسی است، منتها اولی شکل نظامی دارد. اگر این حقیقت را قبول کنیم، آن وقت میتوانیم براساس شرایط تشخیص دهیم که چه شکلی از مبارزه سیاسی اهمیت درجه اول را دارد. تأثیر سیاسی اعدام فرسیو را حتی یک میلیون

(۱) - مائوتسه دون، منتخب آثار، جلد ۱، صفحه ۱۵۸.

(۲) - همان

اعلامیه هم نمیتواند ایجاد کند. بنابراین اگر همراه با اعدام فرسوا اعلامیه هم پخش کنیم، البته بهتر است، ولی اگر هم این کار نشد یعنی همراه با اعدام فرسوا اعلامیه پخش نگردید، این بدان معنی نیست که امر نظامی را بر امر سیاسی مقدم داشته‌ایم. کشتن فرسوی خود به تنهایی پیروزی سیاسی بزرگی است و در بسیاری از اقصاء جامعه، بویژه روشنفکران، کارگران آگاه و پیشه‌وران آگاه تأثیری شگفت‌انگیز دارد، در حالی که اهمیت نظامی آن نسبت به اهمیت سیاسی اش چندان زیاد نیست و برای دشمن ضربه‌ای قابل جبران است. رفیق احمدزاده میگوید:

" باید دقیقاً توجه داشت که بسته به شرایط مختلف، کار ما هیتا" سیاسی میتواند شکل صرفاً "سیاسی" (بخوانید: غیر نظامی) - ف. خ. داشته باشد، میتواند کار سیاسی - نظامی باشد و یا حتی میتواند صرفاً "یک کار نظامی" باشد."

پس وقتی که یک کار نظامی بوسیله چریکها انجام میگیرد، برای این که بدانیم در این کار، امر سیاسی مقدم بوده است یا امر نظامی باید به هدف و تأثیر آن فکر کنیم. مثلاً "اعدام تیمسار ظاهری را در نظر بگیریم. موقعی که ظاهری بوسیله برادران دلیـــــر مجاهد اعدام شد، در بازاری تهران مردم به هم تبریک میگفتند و به شادباش این واقعه شیرینی به هم میدادند، حالا اگر کسی بیاید و بگوید که چون برادران مجاهد قبل از سخنرانی کردن برای مردم و اعلامیه پخش کردن بین آنها و تبلیغ و تهییج وسیع توده‌ها، ظاهری را کشته اند، پس این (تقدم امر نظامی بر امر سیاسی است، آیا چنین کسی دیوانه نیست؟ تنها در صورتی میتوان گفت امر نظامی بر امر سیاسی مقدم شده است که امر نظامی در خدمت امر سیاسی مشخصی نباشد. اگر یک عمل نظامی از نظر سیاسی بی معنی و یا دارای یک معنی اتفاقی بود، آن وقت میتوانیم بگوییم که امر نظامی بر امر سیاسی مقدم شده است. ولی آیا در میان تمام عملیات نظامی ما حتی یک نمونه هم از اینگونه عملیات میتوان یافت؟ البته در هر عمل نظامی برای ما پیروزی نظامی هم کما بیش مطرح است، ولی این پیروزی نظامی هم صرفاً در خدمت همان

هدف سیاسی است. مثلاً "وقتی که به فرسیو حمله میکنیم، کشته شدن حتمی او برای ما اهمیت دارد، این یک پیروزی نظامی است ولی چشمداشت ما از این پیروزی نظامی، تاثیر سیاسی آن است. برخی از مخالفان ما میگویند که مشکلات نظامی برای ما در شرایط کنونی گویا سبب شده است که به هدف - های سیاسی مبارزه کم توجه باشیم و بیشتر به شکل نظامی آن توجه کنیم. این حرف خیلی احمقانه است. اگر ما چنین کنیم جامعه ما را تنبیه خواهد کرد. اگر به مشکلات نظامی کم توجهی کنیم، البته ضربه خواهیم خورد، ولی اگر به هدف های سیاسی مبارزه کم توجهی کنیم، نابود خواهیم شد. برای ما یک مسئله پیش پا افتاده‌ای است که پیروزی نظامی را فدای هدف های سیاسی کنیم. این است معنی درست تقدم امر سیاسی بر امر نظامی. ما اگر در پی پیروزی های نظامی صرف بودیم، مسلماً عمل و سرنوشتمان چیز دیگری بود. کسانی که بین امر نظامی و امر سیاسی رابطه متافیزیکی برقرار میکنند و آنها را مطلقاً در مقابل هم قرار میدهند، ابتدائی ترین مفاهیم دیالکتیک ماتریالیستی را درک نکرده‌اند. آنان مانند معلم کم سواد و کندذهنی هستند که ورقه‌های امتحانی را کلمه به کلمه با متن کتاب درسی تطبیق میکند، آنان میخواهند کلمات و جملات هرنوشته‌ای را با متن آثار رفیق مائو تطبیق کنند، نه مفهوم آنها. در واقع تقصیری هم ندارند، چون فرمالیزم ناشی از جدائی تئوری از عمل است. برای آنان کلمات و جملات، شخصیت مستقل دارند، مستقل از واقعیت زنده و متحرک. از نظر اینان، امر نظامی برای خود چیزی است و امر سیاسی هم چیز دیگری و در نتیجه امر نظامی نمیتواند امر سیاسی باشد و با آن مخالف است. خیلی جالب است، مثالی جالب برای تدریس متافیزیک است.

به هر حال، مسئله را به تصور ما باید به صورت دیگری مطرح کرد: مسئله رابطه امر سیاسی با نظامی، مسئله‌ای مربوط به انحراف نظامی‌گری در ارتش است که بهیچوجه نمیتوان مسئله مبارزه مسلحانه ما را در قالب آن مطالعه کرد. برای مطالعه مسئله مبارزه مسلحانه ما، باید مسئله رابطه اشکال مبارزه را مطرح ساخت. لنین میگوید:

"مارکسیزم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی با اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی، هرگونه بحثی در این باره به معنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است. در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه با شرایط مختلف سیاسی، فرهنگ ملی، شرایط زندگی و غیره، اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته، عمده میشوند و طبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجه دوم و درجات پایین تر اهمیت قرار دارند، تغییر می یابند. هرگوشی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش، به معنای رها کردن چارچوب مارکسیزم است." (۱)

این گفته لنین فقط در باره اشکال مبارزه توده‌های صادق نیست، بلکه در مورد اشکال مبارزه سازمانها و گروههای انقلابی نیز صادق است زیرا گروهها و سازمان های انقلابی برای پیوستن به توده‌های طبقه خود نیز به هر حال باید اشکالی از مبارزه را انتخاب کنند. اینسکه چگونه این اشکال مبارزه را باهم تلفیق کنند و اینکه کدام شکل مبارزه آنها اصلی باشد و کدام فرعی، بستگی به شرایط زمان و مکان دارد. لنین این سخن کائوتسکی را تأیید میکند که:

"بحران‌های آینده، اشکال نوینی از مبارزه را به دنبال خواهد آورد که در شرایط کنونی نمیتوان آنها را پیش‌بینی کرد." (۲)

در شرایط کنونی، مبارزه مسلحانه برای ما شکل اصلی مبارزه است. البته اشکال دیگر مبارزه نیز در کنار آن وجود خواهد داشت و با آن تلفیق خواهد شد. اما اشکال دیگر مبارزه فقط به اعتبار مبارزه مسلحانه و درپوشش حمایتی آن میتواند وجود داشته باشد. هرکس این را قبول ندارد، هرچقدر دلش میخواهد داد بزند، ولی تاریخ فرمان مرگ او را صادر کرده است.

(۱) - دو مقاله از رفیق لنین، انتشارات سازمان چریک های فدایی

خلق، خرداد ۱۳۵۳.

(۲) - همان

به کتاب رفیق احمد زاده ایراد میگیرند که ضرورت حزب طبقه کارگر را به عنوان پیشاهنگ انقلاب انکار کرده است. بعد هم به جای اینکه به گفته های خود رفیق در این باره توجه کنند و به محتوای حرف های او بیندیشند یکراست به سراغ دبره میروند و انتقاد از کتاب رفیق را با انتقاد از نظریات دبره درهم می آمیزند. در اینجا ما اصلاً به این موضوع نمیپردازیم که آیا نظریات دبره در مورد حزب و چریک درست است یا غلط و تا چه اندازه درست و یا غلط است. مسئله اصلی در اینجا برای ما این است که رفیق - احمدزاده ضرورت حزب را پذیرفته است و میگوید:

" ما یقین داریم که برای تامین هژمونی پرولتاریا و . . . اتحاد گروهها و سازمان های پرولتری در یک حزب واحد ضروری خواهد بود، اما این مسئله اینک به شکلی مشخص و گنکرت برای ما مطرح نیست. با علم به اینکه مطرح خواهد شد، ما به موقع و درپروسه اتحاد خلق به دور این سازمانها حزب واحد طبقه کارگر را تشکیل خواهیم داد. اما اینک بگذار مبارزه مسلحانه آغاز شود."

و در جای دیگر رفیق احمد زاده میگوید:

" اینک مبارزه مسلحانه بصورت یک مسئله مشخص مطرح است و ضرورت ایجاد حزب را بطور کلی میپذیریم."

اما مخالفان ما در این گفته رفیق تعمق نکرده‌اند و در نتیجه عبارت "مسئله مشخص" را بطور سطحی درک کرده‌اند، آنها بحای اینکه به منظور رفیق از عبارت "مسئله مشخص" توجه‌کنند، رفته‌اند و معنی کلمه مشخص را از روی فرهنگ لغت نگاه کرده‌اند، بکدسته از "مارکسیست - لنینیست" های ایرانی مقیم خارج در این باره مینویسند که مسئله تشکیل حزب باید از همان آغاز بطور مشخص برای ما مطرح باشد و بعد یادآور میشوند که حتی برای پلخانف در زمانیکه گروه "آزادی کار" خود را برای تبلیغ و ترویج مارکسیسم در روسیه تشکیل داد مسئله تشکیل حزب "بطور مشخص" مطرح بود. در جواب اینان باید بگوئیم که اگر منظور تان از "بطور مشخص" این است که میگویند، در این صورت برای ما هم ضرورت تشکیل حزب بطور مشخص مطرح است. یعنی برای ما هم از هم اکنون مشخص و معلوم است که حزب طبقه کارگر باید تشکیل شود و مبارزات توده‌ها را رهبری کند. در اینجا کلمه مشخص به معنی "معین، معلوم و تمیز داده شده" بکار رفته است و منظور از "بطور مشخص مطرح است" این است که ضرورت تشکیل حزب بطور کلی مشخص است. آری ما هم این حرف را قبول داریم که ضرورت تشکیل حزب بطور مشخص برای ما مطرح است و این را قوانین عام تاریخ به ما میگوید. اما منظور رفیق - احمدزاده از "مسئله مشخص" چیز دیگری است. او نمیخواهد بگوید که ضرورت حزب بطور مشخص برای ما مطرح نیست، بلکه میخواهد بگوید که تشکیل حزب از نظر عملی در شرایط کنونی، بطور مشخص برای ما مطرح نیست. بنابراین برای پله خانف هم موقعی که گروه آزادی کار را تشکیل داد مسئله تشکیل حزب از نظر عملی، بطور مشخص مطرح نبود. یکبار دیگر جمله رفیق را مرور می‌کنیم:

"اما این مسئله اینک به شکلی مشخص و گنگرت برای ما مطرح نیست."

ما نمیدانیم چرا ولی روشن است که گفته رفیق به شکلی بسیار سطحی

* تکیه روی کلمه از ماست - چ. ف. خ.

استنباط شده. مسئله را کمی بیشتر بشکافیم: هم‌اکنون برای ما ضرورت تشکیل حزب بطور کلی مشخص است و هیچ‌شکی هم در آن نیست، زیرا ضرورت تشکیل حزب را قانون عام تاریخ تعیین میکند و این امرکاری با شرایط ویژه این یا آن جامعه ندارد. به عبارت دیگر استخوان‌بندی شرایط در همه‌جا یکی است؛ در همه جا طبقات وجود دارد، مبارزه طبقاتی است و انقلاب نوین بمعنی پیروزی طبقه کارگر بر سرمایه‌داری و یا پیروزی چند طبقه انقلابی بر هبیری طبقه کارگر بر طبقات ارتجاعی است. پس همین شرایط کلی، در همه جا ضرورت حزب را بطور کلی مشخص می‌سازد و شرایط ویژه نمیتواند این ضرورت را نفی کند. اما مسئله تشکیل حزب از نظر عملی چی؟ این مسئله در یک زمان معین، ممکن است بطور مشخص مطرح باشد و ممکن است به طور مشخص مطرح نباشد. هم‌اکنون در جامعه ما مسئله تشکیل حزب از نظر عملی بطور مشخص مطرح نیست. چرا؟ برای اینکه باید گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست به وجود بیایند؛ سپس این سازمان‌ها توده‌ای شوند، یعنی ارتباط ارگانیک با توده‌ها پیدا کنند و سپس با یکدیگر متحد شوند و یا یکی دیگران را جذب کند و حزب طبقه کارگر را تشکیل دهند. اما آیا اکنون گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست (فعلاً کاری با واقعی یا غیرواقعی بودنشان نداریم) با توده‌ها ارتباط ارگانیک پیدا کرده‌اند؟ آیا میتوانند با هم متحد شوند؟ روشن است که نه. چرا نمیتوانند با یکدیگر متحد شوند؟ برای اینکه با توده‌ها ارتباط ارگانیک ندارند و در نتیجه دانش، تصورات و برنامه شان ذهنی است، در نتیجه هرکس برای خودش حرفی می‌زند که با تصورات بقیه بیگانه است. حاصل این کار این میشود که این گروه‌ها و سازمان‌ها به‌جای اینکه به وحدت نزدیکتر شوند روز بروز تفرقه و انشعاب در بین شان بیشتر میشود و چون از عمل جدا هستند هرگز به نکات مشترکی نخواهند رسید. پس خیلی ساده است که اینها نمیتوانند به وحدت برسند، یعنی چنین چیزی ممکن نیست. به عبارت دیگر مسئله تشکیل حزب طبقه کارگر در شرایط کنونی بطور مشخص نه برای ما، بلکه برای هیچ‌کسی مطرح نیست. مسئله‌ای که اکنون برای گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی بطور کلی و سازمان

های مارکسیست - لنینیست بطور خاص، مشخصاً " مطرح است، ایجاد ارتباط ارگانیک با توده‌ها است. مسئله تشکیلات حزب زمانی مطرح خواهد شد که گروهها و سازمان‌های انقلابی با توده‌ها ارتباط ارگانیک پیدا کرده باشند. اما سازمانها و گروهها چه وقت و چگونه با توده‌ها ارتباط ارگانیک پیدا خواهند کرد؟ به نظر ما ایجاد ارتباط ارگانیک با توده‌ها فقط در شرایط مبارزه مسلحانه امکان پذیر است و این را ما قبلاً تشریح کرده‌ایم. پس سازمان‌ها و گروههایی که مبارزه مسلحانه را نپذیرند از بین خواهند رفت و گروه‌ها و سازمانهایی که به مبارزه مسلحانه دست بزنند (گروهها و سازمانهای سیاسی - نظامی) پس از مرحله‌ای از رشد و توده‌ای شدن، هر چند سازمان، بر اساس خط ایدئولوژی خود با یکدیگر متحد خواهند شد و با یکدیگر را جذب خواهند کرد و احزاب انقلابی و از جمله حزب طبقه کارگر را بوجود خواهند آورد. پس هم‌اکنون چه مسئله‌ای برای ما از نظر عملی، بطور مشخص مطرح است؟ گسترش مبارزه مسلحانه، تثبیت آن و گام برداشتن در جهت توده‌ای شدن آن اما آیا هم‌اکنون، هیچگونه تلاشی در جهت اتحاد گروهها و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست واقعی که به مبارزه مسلحانه دست میزنند لازم نیست؟ چرا، منتها این کار فقط تا حدودی مقدور است و نمیتواند در شرایط کنونی به ایجاد حزب کمونیست بیانجامد. هم‌اکنون ما سعی میکنیم تجربیات خود را در اختیار گروهها و سازمانهای مختلف بگذاریم و از آنها حمایت کنیم. از آغاز مبارزه مسلحانه تاکنون چندین گروه به سازمان چریک‌های فدایی خلق پیوسته‌اند. و باز هم خواهند پیوست. بسیاری از این گروهها بسختی میتوانند ما را پیدا کنند، البته این یکی از مشکلات اساسی کار است. اما مشکل دیگری هم مطرح است و آن اینکه هنوز سازمان‌های مارکسیست - لنینیست مخالف مبارزه مسلحانه کاملاً شکست نخورده‌اند. اگرچه اینان در خارج کشورند ولی شکست دادن کامل اینان قدم مهمی است که باید در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر برداشته شود.

به گفته‌های رفیق احمدزاده ایراد میگیرند که چرا گفته است امپریالیزم، فتودالیزم را اساساً دفن کرده، و خود بر جامعه مسلط شده است و ادعا میکنند که چنین چیزی ممکن نیست زیرا امپریالیزم متحد فتودالیزم است و ایران همچنان کشوری نیمه مستعمره - نیمه فتودال است درست مانند چین در زمان انقلاب. بعد هم نظر رفیق را در مورد نفوذ مرحله‌ای امپریالیزم و همراه با آن تضعیف مرحله‌ای فتودالیزم در طی انقلاب مشروطه و کودتای رضاخان و به اصطلاح "انقلاب سفید" نادرست میدانند و می‌گویند که رفیق این جریان را که اولی در جهت رشد سرمایه‌داری ملی و برعلیه فتودالیزم بوده با دوتای بعدی که در جهت تنظیم و تلفیق فتودالیزم با بورژوازی کمپرادور است در یک ردیف گذاشته و بعدش هم به اصطلاح غصه می‌خورند که چرا سطح تئوریک جنبش اینقدر پایین است که اساساً چنین حرف‌هایی زده شود.

به هر حال، اینان یا عاشق نادانی خود شده‌اند، یا دکماتیزم چنان ذهنشان را سنگی کرده که ذره‌ای قادر به اندیشیدن و تعمق در یک حرف تازه شنیده نیستند و این ناشی از جدا بودن از واقعیت مادی جامعه و در واقع بلای سوبژکتیویزم است و یا اینکه این همه توجیه بی‌عملی است. ما فعلاً به این مسایل نمیپردازیم فقط بر این نکته تأکید میکنیم که به هر دلیل

گفته های رفیق را نفهمیده اند، بنابراین باز هم از الفبای اقتصاد در جامعه شناسی مارکسیستی - لنینیستی شروع میکنیم :

عیب کار اینان این است که اولاً وحدت بین امپریالیزم و فئودالیزم را وحدتی مطلق وبدون تضاد فرض کرده اند، یعنی دچار انحراف متافیزیکی شده اند و از طرف دیگر اهداف جنبش اجتماعی مشروطه را پانتهجه انقلاب مشروطه یکی گرفته اند. به شرح بیشتر قضیه بپردازیم :

امپریالیزم وقتی وارد کشوری میشود، از طرفی با فئودالیزم و احیاناً بقایای برده داری از نظر سیاسی متحد میگردد و از طرف دیگر آهسته آهسته بورژوازی بزرگ و متوسط داخلی جامعه را بخود جذب میکند، یعنی به بورژوازی کمپرادور تبدیل مینماید. در آغاز بورژوازی بزرگ و متوسط داخلی جامعه تجزیه میشود. یک قشر آن به امپریالیزم وابسته میگردد (بورژوازی کمپرادور) و قشر دیگر آن در مقابل آن میایستد که به آن بورژوازی ملی میگوئیم. بورژوازی ملی البته انقلابی است ولی با ادامه نفوذ و تسلط امپریالیزم و توسعه منافع او در داخل جامعه، به تدریج به آن جذب میشود، تا اینکه میتوان گفت در کشورهایمانند ایران امروز تقریباً "دیگر بورژوازی ملی وجود ندارد. پس ذکر مجدد این نکته لازم است که فئودالیزم (و احیاناً " بقایای برده داری) متحدان سیاسی امپریالیزم هستند، درحالیکه بورژوازی کمپرادور نماینده اقتصادی امپریالیزم است. امپریالیزم با فئودالیزم (راجع به بقایای برده داری دیگر حرف نمیزنیم، چون این در مورد کشور ما صدق نمیکند) در عین وحدت داری تضاد است و امپریالیزم که دارای قدرت رشد یابنده است، روز بروز فئودالیزم را از مواضع اقتصادی و سیاسی خود وادار به عقب نشینی میکند و خود جای آن را میگیرد، تا اینکه سرانجام فئودالیزم را کاملاً از بین میبرد و خود کاملاً بر اقتصاد و سیاست جامعه مسلط میشود. این پروسه خیلی بتدریج و آهسته انجام میگیرد، زیرا امپریالیزم برای مقابله با خلق به وحدت با فئودالیزم نیاز دارد، چنانکه رفیق احمدزاده میگوید، وحدت امپریالیزم با فئودالیزم تاکتیکی است. اما پایگاه طبقاتی رژیم دست نشانده: دولت در آغاز نماینده اتحاد

طبقات فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور است. بعدها هم که نفوذ اقتصادی امپریالیزم در جامعه زیادتر میشود، سهم بورژوازی کمپرادور هم در حکومت بیشتر میگردد و فئودالیزم مجبور به عقب نشینی میشود، تا اینکه امپریالیزم، هم آن را از قدرت می اندازد و هم از نظر اقتصادی نابود میکند. لازم به یادآوری است که نابودی فئودالیزم به معنی سربریدن فئودالها نیست؛ بلکه مسئله این است که تضاد بین بورژوازی (وابسته) و فئودالیزم به درون خود زندگی اقتصادی فئودالها منتقل میشود و در آنجا حل میگردد، یعنی فئودالهای سابق به بورژوا کمپرادور (شخصی یا بوروکراتیک) تبدیل میشوند، به عبارت دیگر فئودالیزم در دوره خود زندگی اقتصادی فئودالها از بین میرود.

در مورد انقلاب مشروطه هم باید بگوییم که اگرچه هدف این انقلاب مبارزه با امپریالیزم و فئودالیزم بود ولی شکست خورد و نتیجه های دیگری به بار آورد؛ در نتیجه شکست انقلاب مشروطه، فئودالیزم و امپریالیزم برجای ماندند، منتها این بار با ترکیب دیگر و با وضعیت دیگر: فئودالیزم از نظر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تضعیف شد و امپریالیزم متکامل تر انگلیس جای پای بیشتری در جامعه باز کرد. بورژوازی کمپرادور به مقدار زیاد و بورژوازی ملی به مقدار کمی تقویت شد و درها بروی امپریالیزم اروپا و آمریکا بیشتر باز شد.

اما کودتای رضاخان. این کودتا هم سبب تضعیف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فئودالیزم و تقویت بورژوازی کمپرادور گردید.

"انقلاب سفید" نیز فئودالیزم را اساساً برانداخت و بورژوازی کمپرادور را هرچه بیشتر بر جامعه مسلط نمود.

پس میبینیم که بین نتایج سه واقعه مختلف تاریخی یاد شده، یک وجه مشترک وجود دارد و آن تضعیف فئودالیزم و تقویت بورژوازی کمپرادور است. پس گفته رفیق احمدزاده درست است و اینان^۱ معنی آنرا نفهمیده اند، منتها به محض آنکه حس کرده اند که از آن سر در نمی آورند، به جای اینکه تعمق

بیشتری کنند و علت را در خود جستجو نمایند ، اصل را بردانایی و برتری
تئوریک خود گذاشته‌اند و بعد با مطالعه و بازی با کلمات چنین وانمود کرده‌اند
که گویا این حرفها ناشی از این است که سطح تئوریک جنبش پایین است .

۷- در مورد مرحله انقلاب

طبیعی است که کسانی که هنوز ایران را کشوری نیمه مستعمره - نیمه - فئودال مینامند و معتقدند که "اصلاحات ارضی" درست مانند کودتای رضا خان "درجهت رشد باز هم بیشتر جامعه فئودالی کهن به یک جامعه نیمه - مستعمره - نیمه فئودالی" عمل کرده ، گفته های رفیق احمدزاده را در مورد تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران و بررسی مرحله انقلاب درک نکنند و به جای تعمق در مسئله و در مفهوم گفته های رفیق که مطالب تازه و طرح نشده های است و آموختنی بسیار لافاقل برای آنان که هنوز خیال جنگ با فئودالیزم را دارند میتوانند داشته باشد ، به تحریف و مغلطه کاری دست بزنند و سرانجام بزرگ منشا نه بگویند :

" این دیگر ، بی توجهی به الفبای جامعه شناسی و ماتریالیزم

تاریخی است و راستش نمی دانیم در باره اش چه بگوییم " .

رفیق به مسئله مرحله انقلاب ایران به طور مختصر و مفید اشاره کرده ولی اینان با حسن نیت در آن تعمق نکرده اند ، بلکه با تصورات پیش ساخته دگماتیستی و با خیال اینکه "خیلی میدانند" موضوع را سرسری از نظر گذرانده اند . در نتیجه ما ناچاریم برای حالی کردن مطلب به آنان ، علی - رغم ادعاهایشان ، باز هم مطلب را از الفبای جامعه شناسی مارکسیستی - لنینیستی آغاز کنیم :

انقلاب‌های قرون جدید اصولاً فقط به سه صورت می‌تواند باشد: انقلاب بورژوا - دموکراتیک، انقلاب دموکراتیک نوین (بورژوا - دموکراتیک نوین) و انقلاب سوسیالیستی.

انقلاب بورژوا - دموکراتیک انقلابی است که در آن بورژوازی، طبقه کارگر و طبقه رعیت (دهقانان در روابط تولید فئودالی)، شرکت دارند و رهبری آن با بورژوازی است. در این انقلاب طبقه کارگر و طبقه رعیت به عنوان نیروی ذخیره بورژوازی شرکت می‌کنند و پس از پیروزی آن، دیکتاتوری بورژوازی برقرار می‌شود. انقلاب بورژوا - دموکراتیک یا فقط بر علیه فئودالیزم است، مانند انقلاب کبیرفرانسه، و یا هم بر علیه فئودالیزم و هم بر علیه امپریالیزم است، مانند انقلاب الجزایر که در این صورت رهبری انقلاب با یک قسمت از بورژوازی بزرگ و متوسط، یعنی بورژوازی ملی است و قسمت دیگر بورژوازی بزرگ و متوسط، یعنی بورژوازی وابسته، ضد انقلابی است. نوع دوم، انقلاب دموکراتیک نوین است. در این انقلاب نیز بورژوازی ملی، خرده بورژوازی، دهقانان (که ممکن است رعیت باشند یا خرده بورژوا ولی اگر هم رعیت باشند پس از رفم ارضی به خرده بورژوا، نیمه پرولتاریا و پرولتاریا تجزیه می‌شوند) و طبقه کارگر شرکت دارند، ولی رهبری انقلاب با طبقه کارگر است. این تفاوت اساسی انقلاب بورژوا - دموکراتیک کهن و انقلاب دموکراتیک نوین است. در انقلاب دموکراتیک نوین، پس از تصرف حکومت، دیکتاتوری خلق، یعنی دیکتاتوری طبقات انقلابی با رهبری حزب طبقه کارگر تشکیل می‌شود.

نوع سوم انقلاب سوسیالیستی است که در آن فقط طبقه کارگر و اقشار پائین زحمت‌کشان خرده بورژوا (نیمه پرولتاریا) به عنوان ارتش ذخیره طبقه کارگر، شرکت دارند. طبقه کارگر رهبری انقلاب را در دست دارد و پس از تصرف حکومت، دیکتاتوری پرولتاریا برقرار می‌شود، در حالیکه چنانکه گفتیم، در انقلاب دموکراتیک نوین، پس از تصرف حکومت، دیکتاتوری خلق (سه طبقه) با رهبری پرولتاریا برقرار می‌گردد. لازم به یادآوری است که انقلاب دموکراتیک نوین می‌تواند بطور مسالمت‌آمیز به انقلاب سوسیالیستی

گذر کند، بدین ترتیب که طبقه کارگر که موضع مسلط را در حکومت دموکراتیک نوین دارد، با کمک نیمه پرولتاریای شهر و روستا، از طریق مبارزات اقتصادی و فرهنگی و نیز اعمال قدرت دولتی، بورژوازی و خرده بورژوازی را از بین میبرد.

بهر حال، وجه مشخصه انقلاب دموکراتیک نوین، شرکت سه طبقه انقلابی، یعنی طبقه کارگر، بورژوازی ملی و خرده بورژوازی (از جمله دهقانان) در آن، با رهبری طبقه کارگر و سپس برقراری دیکتاتوری خلق (همان سه طبقه) باز هم با رهبری طبقه کارگر است. در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره - نیمه فئودال، انقلاب دموکراتیک نوین بر علیه امپریالیسم و فئودالیسم و احیانا "بقایای برده داری است، ولی در کشورهای سرمایه داری وابسته مانند ایران امروز که فئودالیسم دیگر در آن وجود ندارد، انقلاب دموکراتیک نوین فقط بر علیه امپریالیسم و نماینده داخلی اش بورژوازی کمپرادور است. در چنین کشورهایی معمولا بورژوازی ملی خیلی ضعیف است و هر چه روابط سرمایه داری بسط بیشتری مییابد، همپای آن بورژوازی ملی نیز رو به سوی نابودی میرود، یعنی تمام بورژوازی بزرگ و متوسط جامعه به تدریج به امپریالیسم وابسته میگردد و پایه عبارت دیگر به بورژوازی کمپرادور تبدیل میشود. از سوی دیگر این بسط و تکامل سرمایه داری در این کشورها که سبب فربه تر شدن هر چه بیشتر بورژوازی کمپرادور و تسلط روز افزون او بر اقتصاد این کشورها میشود، خرده بورژوازی را روز بروز در فشار بیشتری قرار میدهد و هر روز اقشار بیشتری از آن را پرولتریزه میکند و زمینه مادی انقلاب سوسیالیستی بیشتر فراهم میگردد، ولی تا زمانی که بورژوازی ملی کامیاب وجود دارد و نیز امکان شرکت بورژوازی ملی و خرده بورژوازی مرفه در انقلاب وجود دارد، انقلاب همچنان از نوع انقلاب دموکراتیک نوین است.

آنان که برداشتی دکماتیستی از تجربه انقلاب چین دارند، تصور می کنند که انقلاب دموکراتیک نوین حتما "باید بر علیه اتحاد مشترک امپریالیسم و فئودالیسم باشد و کار اساسی آن برای دهقانان، نخست تقلیل

بهره مالکانه و سپس تقسیم زمین های فئودالها بین دهقانان است. آنان وجود فئودالیزم را شرط لازم انقلاب دموکراتیک نوین میدانند. باید بگوییم که لزوماً چنین نیست و انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای سرمایه داری وابسته ای هم که فئودالیزم، در آنها دیگر وجود ندارد میتواند رخ بدهد. در این کشورها انقلاب دموکراتیک نوین صرفاً "بر علیه امپریالیزم است. زیرا وجه مشخصه انقلاب دموکراتیک نوین، چنانکه گفتیم، شرکت سه طبقه (طبقه کارگر، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) در انقلاب و برقراری دیکتاتوری سه طبقه با رهبری طبقه کارگر است نه مبارزه با فئودالیزم. تقلیل بهره - مالکانه و تقسیم زمین بین دهقانان هم در واقع شکلی از تأمین منافع خرده بورژوازی دهقانی است. تأمین منافع خرده بورژوازی دهقانی میتواند بصورت دیگری هم باشد، مانند مبارزه برای نپرداختن اقساط و بدهی های دولتی به وسیله دهقانان، قطع استعمار بورژوازی کمبرادور و بورژوازی بوروکراتیک از دهقانان و سرانجام در مواردی مصادره زمین و وسایل تولید کشاورزی سرمایه داران خائن و بورژوا کمبرادور های روستا به نفع دهقانان (در موارد کلی این مصادره مستقیماً به نفع تمام خلق انجام میگردد). به هر حال این مسئله ای است که در جای دیگر باید بطور مشخص به آن پرداخت. فعلاً فقط این را میخواهیم بگوییم که خصلت یک انقلاب را ترکیب طبقات شرکت کننده در آن و سپس ترکیب طبقاتی حکومت حاصل از آن، تعیین میکند. چنانکه لنین در مورد انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه میگوید:

"یکی از نمودارهای جنبه بورژوازی انقلاب دموکراتیک آن است که یک سلسله از طبقات، گروهها و قشرهای اجتماعی که کاملاً طرفدار مالکیت خصوصی و اقتصاد کالایی هستند و توانایی خروج از این چهار دیوار را ندارند، به حکم شرایط محیط به بیهودگی حکومت مطلقه و بطور کلی تمام رژیم سرواژ معترف شده و به شعار آزادی میپیوندند" (۱)

(۱) - لنین، "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"

چنانکه میبینیم ، لنین وجه مشخصه انقلاب بورژوا - دموکراتیک را شرکت "یک سلسله از طبقات ، گروهها و قشرهای اجتماعی که کاملا" طرفدار مالکیت خصوصی و اقتصاد کالایی هستند و توانایی خروج از آن را ندارند" در انقلاب دانسته است و بعد وجود "حکومت مطلقه و به طور کلی تمام رژیم سرواژ" را علت شرکت طبقات یاد شده در انقلاب دانسته . به عبارت دیگر وجود " رژیم سرواژ" یا روابط تولید فئودالی ، علت شرکت گروهها و طبقات یاد شده در انقلاب و در نتیجه علت انقلاب بورژوا - دموکراتیک میتواند باشد ، ولی وجه مشخصه انقلاب بورژوا - دموکراتیک نیست . در شرایط کشور ما که روابط تولید فئودالی وجود ندارد ، ستم امپریالیستی میتواند سبب شرکت "یک سلسله از طبقات ، گروهها و قشرهای اجتماعی که کاملا" طرفدار مالکیت خصوصی و اقتصاد کالایی هستند و توانایی خروج از آن را ندارند" در انقلاب بشود . این بدانجهت است که امپریالیسم و فئودالیسم هر دو در مقابل اقشار و طبقات یاد شده ، اگرچه با وسایل متفاوت ولی عمل مساوی انجام میدهند و آن اعمال فشار اقتصادی و مانع شدن در راه رشد و توسعه منافع اقشار و طبقات یاد شده است . پس تعجبی ندارد اگر این هر دو (امپریالیسم و فئودالیسم) ، هر یک به تنهایی و با مشترکا "توانند سبب انقلاب بورژوا - دموکراتیک شوند ، زیرا که انقلاب بورژوا - دموکراتیک برای از میان برداشتن این اعمال فشار اقتصادی و موانع رشد و توسعه منافع است . انقلاب بورژوا - دموکراتیک ، بسته به وجود فئودالیسم و امپریالیسم ، هم می تواند جنبه ضد فئودالی و هم جنبه ملی و هم هر دو جنبه را داشته باشد ولی در صورت وجود امپریالیسم ، جنبه ملی آن اساسی و تعیین کننده است و جنبه ضد فئودالی آن ، اگر وجود داشته باشد ، فرعی و وابسته به جنبه ملی است .

مبنتی بر حرف یاد شده لنین ، ما در مورد انقلاب دموکراتیک نوین که شکل ویژه ای از انقلاب بورژوا - دموکراتیک است (انقلاب بورژوا - دموکراتیکی است که رهبری آن با طبقه کارگر است) میتوانیم بگوییم : " یکی از نمودارهای جنبه بورژوازی " انقلاب دموکراتیک نوین " آن است که یک سلسله از

طبقات ، گروهها و قشرهای اجتماعی که کاملا " طرفدار مالکیت خصوصی و اقتصاد کالایی هستند و توانایی خروج از این چهار دیوار راندارند ، به حکم شرایط محیط" و برای مبارزه با سلطه امپریالیزم و با برای مبارزه با سلطه مشترک امپریالیزم و فئودالیزم ، به شعار آزادی ملی ، که در تحت رهبری طبقه کارگر عنوان میشود میپیوندند .

باری ، اکنون ببینیم انقلاب کشور ما چگونه انقلابی است ، متاسفانه در این مرحله از جنبش تعیین دقیق مرحله انقلاب ایران امکان پذیر نیست زیرا در ایران کنونی پروسه رشد بورژوازی کمبرادور ، جاری شدن سپل سرمایه - های خارجی را به کشور و در مقابل نابودی تدریجی و در عین حال سریع بورژوازی ملی ، فقیرتر شدن روز افزون خرده بورژوازی و رشد طبقه کارگر و نیمه پرولتاریا به شدت در جریان است ، هر روز که میگذرد زمینه مادی انقلاب سوسیالیستی در کشور ما بیشتر فراهم میگردد و چون دورنمای رشد مبارزات انقلابی خلق و تصرف قدرت دقیقاً روشن نیست ، بدین جهت نمی توان مرحله انقلاب ایران را بدقت و قاطعیت روشن ساخت . ولی اگر بر اساس شرایط اقتصادی - اجتماعی موجود ایران قضاوت کنیم ، میتوانیم بگوییم که انقلاب ما هنوز انقلاب دموکراتیک نوین است ، زیرا هنوز هم امکان شرکت خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در انقلاب وجود دارد . به شرح بیشتر این مطلب بپردازیم :

طبقات اجتماعی جامعه کنونی ما ، یکی طبقه کارگر است که بیشتر از $\frac{1}{4}$ جمعیت کشور ما را تشکیل میدهد ، زیرا در حدود ۲ میلیون نفر کارگر داریم که با افراد خانواده های خود بیش از ۸ میلیون نفر میشوند . یکی دیگر نیمه پرولتاریا و اقشار فقیر خرده بورژوازی است . اینان که اکثریت جمعیت کشور ما را تشکیل میدهند ، ارتش ذخیره پرولتاریا در انقلاب ایران هستند . اینان تا آخر انقلابی هستند و دوش بدوش پرولتاریا انقلاب سوسیالیستی را نیز به ثمر خواهند رساند . بخش عمده نیمه پرولتاریای ایران در روستا سکونت دارد . از ۴ میلیون خانوار روستایی ایران ، بیش از ۲ میلیون خانوار خوش نشین ، یعنی روستاییان بی زمینی هستند که

البته ممکن است هرکدام یک یا چند بز داشته باشند و یا زنشان در خانه گلیمی هم بیافد ، ولی منبع اصلی درآمدشان از فروش نیروی کار است . در اینجا برای جلوگیری از سوء تفاهم ، لازم به یادآوری است که اینان با دهقانان بی‌زمین چین قبل از انقلاب و با " تادین " های ویتنام به کلی متفاوتند . در چین قبل از انقلاب ۷۵ درصد و در ویتنام قبل از انقلاب در حدود ۸۰ - ۷۰ درصد دهقانان بی‌زمین بودند ، ولی اینان رعیت بودند ، یعنی زمین ارباب براساس نسق در دستشان بود و در عوض بهره مالکانه میپرداختند (روابط تولید فئودالی) ، ولی روستاییان بی‌زمین ایران اصلاً دهقان نیستند ، آنان یک نیمه پرولتاریای آواره‌اند که دربر برای فروش کار خود به این طرف و آن طرف می‌دوند و اغلب کاری هم که پیدا میکنند ، کار کشاورزی نیست . در حدود یک میلیون خانوار دیگر از روستاییان ایران دهقانان خیلی کم زمین هستند . اینان نیز جزو نیمه پرولتاریای روستاهای ایران می‌باشند ، زیرا آنها نیز مجبورند عمدتاً با فروش نیروی کار گذران کنند . این ۳ میلیون خانوار که با افراد خانواده‌های خود ۱۵ میلیون از جمعیت کشور ما را تشکیل می‌دهد (میانگین تعداد افراد خانوارهای روستایی ۵ نفر فرض شده) ، همه نیمه پرولتاریای روستاهای ایران نیست ، بایست فرزندان بی‌کار دهقانان میانه حال و مرفه را هم به‌آنان اضافه کرد . بسیاری از این جوانان از خانواده خود بریده‌اند و در جستجوی کار آواره شهر و دیارند . نیمه پرولتاریای شهر را نیز باید بر این عده افزود که مناسبانه تخمین آن فعلاً برای ما مقدور نیست . با این حال ، اگر نیمه پرولتاریای شهرهای ایران را هم بطور کلی به حساب بیاوریم ، باز بیش از $\frac{1}{3}$ جمعیت کشور ما را پرولتاریا و نیمه پرولتاریا تشکیل می‌دهد . اینان نیروهای عظیم انقلاب سوسیالیستی ایران هستند که نخست در حکم لشکر پیشقدم ، انقلاب دموکراتیک نوین ایران را به ثمر خواهند رساند . علاوه بر نیروی عظیم پرولتاریا و نیمه پرولتاریا ، خرده بورژوازی شهر و روستای ایران نیز نیروی قابل توجهی است که تحت فشار امپریالیزم قرار دارد و هر روز اقلشار بیشتری از آن پرولتریزه میگردند . اینان جزو نیروهای انقلاب دموکراتیک

نوبین ایرانند . آخرین قسمت نیروی انقلاب دموکراتیک نوبین ایران — بورژوازی ملی است که خیلی ضعیف است . و رو به سوی نابودی است . کار افراد این طبقه معمولاً با به ورشکستگی میکشد و یا وابستگی به امپریالیزم و پیوستن به بورژوازی کمپرادور . بخش بزرگی از بورژوازی ملی ایران در روستاها قرار دارد (کولاکها و مالکان کوچک بورژوا شده) . تضاد اینان با دهقانان و بویژه تضاد شدیدشان با نیمه پرولتاریای روستا ، مسئله قابل توجهی است که اسلوب حل آن ارتباط با مسئله مرحله انقلاب ایران دارد .

باری ، این وضع کنونی جامعه ایران است ، ولی چنانکه گفتیم هر لحظه سیل سرمایه‌های امپریالیستی بیشتر به کشور ما سرازیر میگردد و بورژوازی کمپرادور رشد و گسترش بیشتری پیدا میکند و در نتیجه ، زمینه مادی انقلاب سوسیالیستی در کشور ما فراهم تر میگردد و بوقول رفیق احمدزاده " عناصر سوسیالیستی انقلاب اهمیت بیشتری پیدا کرده ، مبارزه با سلطه سرمایه جهانی بیشتر به مبارزه با خود سرمایه مبدل " میشود . با اینحال هنوز هم به علت امکان شرکت بورژوازی ملی و خرده بورژوازی در انقلاب ، انقلاب ایران از نوع انقلاب دموکراتیک نوبین است که منحر به دیکتاتوری سه طبقه با رهبری طبقه کارگر خواهد شد ، منتها چنانکه بازم تذکر دادیم باید به یاد داشت که انقلاب دموکراتیک نوبین ما نوع جدیدی از انقلاب دموکراتیک نوبین است که با انقلاب دموکراتیک نوبین چین دارای دو تفاوت عمده است : یکی اینکه در انقلاب دموکراتیک نوبین چین ، طبقات انقلابی با فئودالیزم و امپریالیزم روبرو بودند ، در حالیکه در انقلاب دموکراتیک نوبین نوع جدید ، ما دیگر با فئودالیزم روبرو نیستیم و فقط با امپریالیزم و نماینده داخلی بورژوازی کمپرادور روبرو هستیم ، یعنی انقلاب دموکراتیک نوبین ما جنبه ضد فئودالی ندارد . یکی دیگر اینکه در طبقات انقلابی چین که دیکتاتوری خلق را تشکیل دادند ، بورژوازی ملی نیرومند و انقلابی چین شرکت داشت ، در حالیکه در کشور ما بورژوازی ملی خیلی ضعیف است و در نتیجه انقلاب دموکراتیک نوبین ما به انقلاب سوسیالیستی نزدیکتر است و دیکتاتوری خلق در انقلاب دموکراتیک نوبین ما ، زودتر

میتواند به دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل شود .

اما مخالفان نظریات رفیق در مورد مرحله انقلاب ، در این باره چه میگویند ، آنها چون در خارج نشسته‌اند و از جامعه بی‌خبرند ، میخواهند صرفاً با خواندن کتاب " در باره دموکراسی نوین " رفیق مائو ، همه‌مسائل انقلاب ایران را حل کنند ، البته خواندن کتاب " دموکراسی نوین " رفیق مائو برای هر فرد انقلابی‌ای لازم است و برای حل مسئله مرحله انقلاب ایران حتماً باید آنرا خواند ، ولی خواندن این کتاب به تنهایی مسئله ما را حل نمیکند . ما باید برای حل مسئله مرحله انقلاب خود به مطالعه جامعه زنده و رشد یابنده خود نیز بپردازیم . تا روزی که ضرورت انقلاب وجود دارد ، قوانین انقلاب هم تکامل پیدا میکنند ، منتها این قوانین جدیدی که کشف میشوند بیشتر قوانین خاص انقلاب هستند و یا فقط برای دستهای از کشورها و در موارد مسایلی مشخص شکل عام دارند . قوانین عام وجهانشمول انقلاب دیگر اکنون همه کشف شده‌است و دیگر قوانین

جهانشمول دیگری برای انقلاب کشف نخواهد شد . به این دلیل است که اصول جهانشمول مارکسیزم - لنینیزم اصول مطلق و خدشه ناپذیر انقلاب است که برای هر کشوری البته تکامل خواهد یافت ولی هرگز اصول آن نفی نخواهد شد .

۸ - در مورد تئوری و کار تئوریک

رفیق احمدزاده در حالی که خود بر لزوم تئوری انقلابی تاکید دارد و درجایی بدرستی میگوید :

" خلاصه این عمل است که بالاخره صحت و یا سقم تئوری ما را تأیید میکند . اما بهر حال ما ناچاریم عمل خود را با جمع بندی تئوری‌ها و تجربیات پیشین آغاز کنیم "

و در جای دیگر میگوید : " مسلماً نیاز به تئوری عام و خاص انقلاب

کمتر نشده است . "

ولی بر آنان که می‌خواهند در اطاق‌های دربسته بنشینند و صرفاً با مطالعه کتابی خود را گویا "لنین" کنند می‌تازد و لزوم عمل را به آنها تأکید میکند. رفیق می‌گوید که هرچه نهضت کمونیستی جهانی بیشتر می‌رود از اهمیت مبارزه تئوریک (توجه شود، اهمیت مبارزه تئوریک، نه اهمیت خود تئوری) و اقتصادی کاسته می‌شود. و به اهمیت مبارزه مستقیماً "سیاسی" افزوده می‌گردد. سپس رفیق از کتاب‌های کاپیتال، آنتی دیورینگ، چه باید کرد و دموکراسی نوین به ترتیب زمان پیدایشان یاد میکند و می‌گوید نگاهی به این اسناد نشان می‌دهد که چگونه روز بروز از اهمیت کار تئوریک کاسته شده و بر اهمیت کار سیاسی - عملی افزوده گردیده. منظور رفیق این است که وقتی به مطالب این کتابها به ترتیب یاد شده نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که از مسایل خیلی کلی و زیربنایی شروع می‌شود (کاپیتال) و به مسایلی که مستقیماً به سیاست عملی مربوط است (دموکراسی نوین) ختم می‌گردد. این سخن رفیق وقتی روشن می‌شود که بدانیم مارکس در حدود ۴۰ سال، یعنی از اواسط سال‌های ۴۰ قرن نوزدهم تا هنگام مرگش در سال ۱۸۸۳ به تناوب روی کاپیتال کار کرده است تا شیوه تولید سرمایه داری را تحلیل کند. پس از مرگ مارکس هم انگلس سال‌ها روی جلد دوم و بویژه سوم کاپیتال کار کرده، بطوری که جلد سوم ۱۱ سال پس از مرگ مارکس آماده چاپ شده.

گفته‌های رفیق در مورد کم شدن اهمیت کار تئوریک در مبارزه انقلابی، از قرار معلوم تمام کسانی را که در خانه خود تمرین تئوریسین شدن می‌کنند، رنجانده است. همه تئوریسین‌های بی عمل، حرف رفیق را بدون اینکه آن را فهمیده باشند گرفته‌اند و با تأکیدهای ماهرانه بر روی کلمات و ماست مالی کردن رندانه مفهوم اصلی گفته رفیق، چنین نتیجه گرفته‌اند که گویا اولزوم و اهمیت تئوری را برای انقلاب نفی کرده است. در حالیکه بهیچوجه چنین نیست و رفیق نه تنها دقیقاً بر لزوم تئوری برای انقلاب واقف است، بلکه او سراسر زندگی سیاسی‌اش در تلاش دست یافتن بر تئوری انقلاب ایران بوده است: رفیق همراه با رفقای هم گروهش نخست با کار تحقیقی -

مطالعاتی شروع به فعالیت سیاسی کرده‌اند و سرانجام تئوری نوین جنبش کمونیستی را در مورد ضرورت مبارزه مسلحانه برای گروهها و سازمانهای انقلابی که نقطه عطفی در تاریخ تاکتیک‌های مبارزه انقلابی خلق ما است هم او جمع‌بندی کرده و خلاصه خود در کتابش پس از تاختن به دبره که اهمیت تئوری رادست کم میگیرد، بارها لزوم تئوری را برای انقلاب یادآور شده. منتها منظور رفیق اینست که اهمیت کار تئوریک و مبارزه تئوریک کم شده نه اینکه اهمیت خود تئوری. اکنون دانستن تئوری " ارزش اضافی " مارکس لازم است، ولی دیگر حدال علمی بر سر آن نه لازم است و نه خود بخود پیش می‌آید. دیگر این مسایل کلی، حل شده است. اکنون دیگر قوانین کلی و عام جهان بینی مارکسیزم - لنینیزم و قوانین کلی و عام انقلاب کشف شده و کار تئوریک اساساً دیگر در جهت قوانین خاص انقلاب و تلاش برای تطبیق قوانین عام با شرایط خاص خواهد بود و این طبعاً به وقت و کار خیلی کمتری نیاز دارد.

البته لازم به یادآوری است که از اهمیت کار تئوریک برای توسعه و تکامل مارکسیزم در زمینه علوم طبیعی و اجتماعی بطور کلی، بهیچوجه کاسته نشده، بلکه از اهمیت کار تئوریک برای انقلابیون کاسته شده، زیرا ادامه کار تئوریک زیربنایی مارکس و انگلس، اکنون دارد بوسیله بسیاری از دانشمندان مارکسیستی که در صفوف انقلابیون نیستند با وسعتی همه‌جانبه انجام میگیرد. اگر " جنبش کمونیستی " را چنان وسیع فرض کنیم که شامل اوپارین، پروفسکی و گوردون چایلد هم بشود که در این صورت باید گفت اهمیت کار تئوریک صدچندان شده است که در زمان مارکس و انگلس بود. مارکس باید آرزو میکرد که در تحلیل مارکسیستی تاریخ آسیای میانه به اندازه بار تولد و در شناخت علمی به اندازه بلیایف تسلط داشت. اما اگر منظور از " جنبش کمونیستی " نیروهای انقلابی‌ای است که مستقیماً به مبارزه عملی - سیاسی می‌پردازند که در این صورت اهمیت کار تئوریک کم شده است و خیلی هم کم شده است. اکنون با اطمینان کامل میتوان پیش بینی کرد که در جریان انقلاب ایران کسی به اهمیت مارکس ظهور نخواهد کرد، زیرا

چنانکه گفتیم اصول کلی و عام انقلاب روشن است و اکنون سخن بر سر تطبیق این قوانین عام با شرایط خاص و کشف قوانین خاص انقلاب ایران است . کشف قوانین خاص انقلاب ایران هم دارای چنان اهمیتی نیست که بتواند خالق مارکس دیگری شود . امروز دیگر یک تلاش عظیم و نوشتن کتابهای چندین هزار صفحه‌ای برای اثبات اصول ماتریالیسم دیالکتیک ، یا ماتریالیسم تاریخی و یا لزوم دیکتاتوری پرولتاریا لازم نیست ، این اصول دیگر اثبات شده‌اند و اکنون میتوان آنها را با چند کتاب کوچک تعلیماتی یاد گرفت یا یاد داد و حداکثر این است که خود آثار کلاسیک مارکسیسم - لنینیسم را خواند ، ولی دیگر کار تئوریک عظیمی را که شده و مطالعات و جدال‌های تئوریکی که بوجود آمده تا کتاب کاپیتال نوشته شده است ، اساساً نه لازم است و نه خود بخود پیش می‌آید . پس اهمیت خود تئوری بهیچوجه کم نشده ، ولی اهمیت کار تئوریک کم شده ، زیرا که خود تئوری دیگر وجود دارد و دسترسی به آن کار زیادی لازم ندارد . مثلاً ما برای انقلاب در ایران میتوانیم بسادگی قوانین عام انقلاب را که همگی تدوین شده هستند بیاموزیم . این قوانین عام با کار تئوریک صدها و هزارها تئوریسین تدوین شده ، ولی دیگر برای آموزش آنها این همه کار لازم نیست . اکنون دیگر حتی در کتاب‌های علنی نیز قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم وجود دارد و حتی در بعضی دانشگاههای بورژوازی نیز ماتریالیسم تاریخی و ارزش اضافی را به دانشجویان می‌آموزند . کار تئوریک ما اکنون فقط محدود میشود به تطبیق قوانین عام انقلاب با شرایط خاص و کشف قوانین خاص انقلاب ایران .

اما ایراد گیران فقط آنچه را که برای سفسطه‌بازی خود لازم دانسته‌اند ، دیده‌اند . ایرادگیران هیچ‌گونه تلاشی برای فهمیدن گفته رفیق نکرده‌اند ، آنها بمحض اینکه دیده‌اند رفیق لزوم عمل را تذکر داده و در نتیجه این تذکر را با زندگی خود در تضاد دیده‌اند ، سعی کرده‌اند که با هر تشبیه‌ای که شده بر آن بتازند و در این کار بیش از هر چیز از تاکید روی کلمات استفاده کرده‌اند . مثلاً "درجایی ، رفیق احمدزاده ، به کسانی که میگویند

" ما احتیاج به تئوریسین‌هایی چون لنین داریم " انتقاد میکند . اینسان بدون اینکه ذره‌ای از معنی این انتقاد رفیق را بفهمند ، براو می‌تازند و میگویند : " آری ، ما به تئوریسینی مانند لنین نیاز داریم " . مثل اینکه لنین کالا است که آنها هوس خریدن و در اختیار داشتن آن را میکنند . روشن است که این یک حرف مبتذل متافیزیکی است ، آخر مگر ممکن است که انقلاب ایران بتواند کسی مانند لنین خلق کند ؟ لنین حاصل مرحله مشخصی از رشد و تکامل جنبش کمونیستی بین‌المللی است . جنبش کمونیستی بین‌المللی اکنون دیگر لنین را دارد و نیازی نیست که دوباره آن را خلق کند . جنبش کمونیستی کنونی کسانی را که نیاز دارد خلق میکند ، نه لنینی دیگر را . لنین را مسایلی بوجود آورد که باید حل میشد . مگر اکنون چه مسایلی در پیش پای جنبش کمونیستی جهانی وجود دارد که نیازه لنین دیگری داشته باشد . تازه چه دلیلی دارد که این لنین در ایران ظهور کند ؟ فرض کنیم مسایلی که بتواند خالق لنین دیگری باشد در جنبش کمونیستی جهانی وجود داشته باشد ، مثلاً " مسایل مربوط به لزوم ایجاد وحدت در جنبش کمونیستی و غیره . بسیار خوب ، چرا باید گرہ این مسایل در ایران گشوده شود ؟ آیا این محاسبات همه انجام گرفته است و احساس لزوم بوجود لنین طبق این محاسبات است ، یا لنین خواستن فقط یک هوس است ، یا کسانی در اتاق دربسته دارند تمرین لنین شدن میکنند و حالا میخواهند خلایق را برای ظهور خودشان آماده کنند ؟

رفیق احمدزاده در رابطه با کم شدن اهمیت کار تئوریک در جایی

گفته است :

" یا این امر نمی‌رساند که ما بیش از هر وقت به پراتیسین احتیاج

داریم تا به تئوریسین ؟ "

روشن است که اگر مفاهیم تئوریسین و پراتیسین را مطلق کنیم و مثلاً

بگویم کسی پراتیسین است که تئوری نداند ، آنوقت این حرف رفیق غلط

است اما آیا باید مطالب را بدین صورت تجریدی فهمید و مانند ملا نقطی

روی کلمات تاکید کرده یا اینکه باید هر سخنی را در ارتباط با واقعیات مطرح شده بررسی کرد؟ در شرایطی که رفیق احمدزاده این حرف را زده است، جنبش کمونیستی ایران عبارت بود از یکدسته سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی خارج از کشور، به اضافه گروهها و محفل‌های پراکنده داخلی که کارشان از بحث و گفتگو، و برای سازمانها و محافل خارج از کشور حداکثر از انتشار نوشته‌ها و آثاری در حد روشنفکران تجاوز نمی‌کرد، از سویی کیفیت عملی هم که باید انجام میگرفت روشن بود: یافتن ارتباط ارگانیک با توده‌ها از طریق رفتن به میان آنان. عده‌ای که صمیمانه و صادقانه درصدد رفتن بین توده‌ها بودند، یا شکست خورده بودند و تجربیاتی برای بقیه آفریده بودند و یا به این نتیجه رسیده بودند که باید در پناه مبارزه مسلحانه با توده‌ها ارتباط ارگانیک پیدا کرد. عده بسیار زیادی هم فقط با حرف "رفتن در بین توده‌ها" دهان خودشان را شیرین میکردند و اصلاً در پی این کار نبودند، در چنین شرایطی رفیق احمدزاده میخواهد بگوید که مسئله بغرنجی که حل آن به یک تسلط وسیع تئوریک (تئوربسیان بودن) نیاز داشته باشد مطرح نیست، برنامه عملی که باید انجام شود به هر حال روشن است، یا کسی معتقد به مبارزه مسلحانه است و یا معتقد است که میتواند بدون مبارزه مسلحانه در توده‌ها نفوذ کرد. در هر دو صورت باید عمل کرد و ما به پراتیسین نیاز داریم. مسلم است که این پراتیسین نباید کسی باشد که از تئوری بی‌خبر است و یا خودبخود و ماجراجویانه عمل میکند و یا آلت دست دیگران است. هرکسی باید به آنچه که معتقد است عمل کند و این بالاخره با آگاهی تئوریک ملازمه دارد.

به هر حال، "تئوربسیان" و "پراتیسین" دو مفهوم مطلق نیست که در مقابل هم قرار داشته باشند و یکی دیگری را نفی کند. این دو مفهوم مانند هر مفهوم دیگری نسبی هستند. اگر در روسیه برای تشکیل یک سازمان انقلابی مارکسیستی شخصی مانند پله‌خانف لازم بود تا بتواند در گیرودار یک مبارزه تئوریک با نارودنیکها سازمان خود را تثبیت کند و به پیش ببرد، کسی لازم بود که بتواند مسئله تئوریک "نقش شخصیت در تاریخ" را حل

کند و تازه این شخص هم بتنهایی قادر به این کار نبود و لنینی لازم بود تا نارودنیک‌ها را از نظر تئوریک کاملاً شکست دهد، در شرایط امروزی جهان به چنین اشخاصی نیاز مبرم وجود ندارد. مثلاً در کشور ما، مارکسیزم - لنینیسم بدون وجود کسانی چون پله خانف به اندازه کافی در بین روشنفکران انقلابی و عناصر آگاه رواج یافته است، بردن آن هم به میان توده‌ها بیش از هر چیز به عمل نیاز دارد. کسی هم که به این عمل دست میزند ممکن است یک هزارم پله خانف هم دانش نداشته باشد، ولی راه برایش از او روشن‌تر است، زیرا که پله خانف فقط مارکس و انگلس را داشت، ولی ما لنین را هم داریم، استالین، مائو، هوشی مین و حیاپ را هم داریم. او باید بسیاری از مسایل عام فلسفی، اجتماعی و اقتصادی را خود حل میکرد، ولی انقلابی زمان ما برایش حتی بسیاری از مسایل خاص هم حل شده است. پس وقتی رفیق میگوید در شرایط کنونی جهان ما بیشتر به پراتیسین نیاز داریم، مقایسهٔ مراحل تاریخی تکامل مارکسیزم - لنینیسم را در نظر دارد و مفهوم "پراتیسین" هم برایش یک مفهوم نسبی و تاریخی است. این واژه مبین شکل کار و عمل است نه مبین سطح آگاهی. ما باید در پرورش خود به نیازهای شرایط اجتماعی توجه کنیم، نه اینکه از خود یک کالای "همیشه مرغوب" بسازیم. مبارزه انقلابی در زمان ما دیگر نیاز به این ندارد که کسی بنشیند و سالها مانند انگلس در زمینهٔ بیولوژی کار کند، این کار را اوپارین دارد برایمان انجام میدهد و انقلاب جهانی اکنون به مرحله عمل انقلابی رسیده است. این مسئله اکنون برای ما مطرح نیست که آیا فرمول ارزش اضافی درست است یا نه، این مسئله مطرح است که سازمان انقلابی در شرایط امروزی ما چگونه باید در توده‌ها نفوذ کند. اگر هم تئوری انقلاب باید تکامل پیدا کند، صرفاً در این زمینه است و مبینیم کسی که مشخصاً به این مسئله پرداخته است، همان‌هایی هستند که نام پراتیسین بر خود نهاده‌اند. تاریخ هر زمان چیزی را میطلبد و در هر دوره‌ای شکل مشخصی از مبارزه در دستور روز قرار میگیرد. برای روشن شدن این قضیه بهتر است دوره‌ای از تاریخ تکامل مارکسیزم را در نظر

بگیریم که شرایط آن از این نظر، مخالف شرایط امروزی ما بوده است و بعد آن را با شرایط امروزی جهان مقایسه کنیم. در سال ۱۸۷۱ کمون - پاریس پس از ۲ ماه پایداری شکست خورد. کارگران پاریس با عزم انقلابی خویش حکومت را بدست آورده بودند، ولی دانش و تجربه لازم را برای نگهداری آن نداشتند، در نتیجه کمون پاریس دچار شکست شد و ارتجاع حکومت را از دست کارگران خارج ساخت. (۱) طبیعی بود، تاریخ فرمان شکست کمون پاریس را صادر کرد، زیرا هنوز مارکسیزم - لنینیسم وجود نداشت. زیرا هنوز حزب پرولتری وجود نداشت و چنین حزبی نیز بدون تئوری غنی مارکسیزم - لنینیسم نمیتوانست به وجود بیاید. در این شرایط مشخص تاریخی، جنبش پرولتری نیاز به تئورسین داشت، میبایست آثار چند هزار صفحه‌ای مارکس، انگلس، پله خانف و لنین نوشته میشد و حتی میبایست آثار اپورتونیستی و ضد انقلابی کائوتسکی (۲) ها و آکسلرودها هم نوشته میشد و به آنها جواب هم داده میشد. (۳) چنین بود که عظیم ترین نبرد اندیشه‌های انقلابی تاریخ در گرفت، اما به حکم ضرورت تاریخ، نه بنا بر هوس این و آن که "آری ما به تئورسینی مانند لنین نیاز داریم"، نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دوران این نبرد عظیم اندیشه‌ها بود، نبردی که در تاریخ نظیر آن سابقه نداشته است. در چنین دورانی بود که مارکسیزم - لنینیسم زاده شد. اما شرایط کنونی جهان را در نظر بگیریم: اکنون دیگر قوانین عام انقلاب کشف و تدوین شده است و آموختن آن کاری نه تنها امکان پذیر بلکه بسادگی امکان پذیر

- (۱) - تجربه کمون پاریس خود دلیل روشنی بر این مدعا است که طبقه کارگر ممکن است بدون داشتن یک حزب مارکسیستی - لنینیستی حکومت را بتواند به دست بیاورد ولی قادر به حفظ آن نیست.
- (۲) - صرف نظر از آثار انقلابی دوران قبل از ارتدادش
- (۳) - لنین خود در جایی اشاره مختصری به این موضوع دارد:
- منتخب آثار، جلد ۳، قسمت ۱، صفحه ۵۹.

است . کشف قوانین خاص این یا آن جامعه هم علاوه بر آموزش مارکسیزم - لنینیسم به صداقت در آموزش و برخورد با مسایل و شرکت در عمل نیاز دارد . اکنون که هیچیک از اپورتونیست‌های رنگارنگ "علنا" قادر به نفی مارکسیزم - لنینیسم نیستند ، همه زیر آن را امضاء میکنند و مارکش را بسر سینه میزنند ، چیزی که تعیین کننده است ، صداقت در آموزش و برخورد با مسایل و شرکت در عمل است . آری در شرایط کنونی ما درسهایمان را بخوبی بلدیم ، میدانیم که باید به نشر افکار کمونیستی پرداخت ، میدانیم که باید جنبش کمونیستی یا جنبش خود بخودی توده‌ها تلفیق شود و میدانیم که حزب طبقه کارگر را باید از اتحاد سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی مرتب با توده‌ها تشکیل داد . حال باید عمل کرد و مشکلات عملی کار را دریافت . حال بکسی نیاز داریم که عمل کند . اگر چنین کسی را میگویید نباید " پراتیسین " نامید و از این کلمه یک مفهوم مطلق " عمل کننده "

ندان " را در نظر دارید ، مانعی ندارد کلمه دیگری به جایش بگذارید ، ولی اصل مسئله را لطفاً ماست مالی نکنید ، از اطاقتان باید بیرون بیاوید ، حال اگر میخواهید کتابتان را هم همراهتان بیاورید نه تنها مانعی ندارد ، بلکه لازم است و ما هم چیزی خلاف این نمیگوییم .

جالب است که یک گروه از مارکسیست - لنینیستهای خارج از کشور در جواب سخن یاد شده رفیق گفته‌اند :

" ما پراتیسین‌های زیادی همیشه داشته‌ایم و خواهیم داشت . تمام جنبش بزرگ توده‌ای ما در دوران ۱۲ ساله مبارزات بعد از شهریور ۳۰ ، جنبش " پراتیسین ها " بود . و حال آنکه از لحاظ تئوریسین واقعاً " حسابی سخت در مضیقه بودیم . در آن هنگام همیشه گفته میشد ، عمل ! و دیدیم چه بلایی بر سر آن " عمل " آمد . امروز ، نیز از یکسوی دیگر ، همین شعار داده میشود و باز هم خواهیم دید که این شعار چه نتیجه عملی خواهد داد "

گویا چون "عمل" در آن دوره ۱۲ ساله بدنام شده است ، باید آن را برای همیشه کنار گذاشت و با تمسخر از آن حرف زده . باید بگوییم که آن دوره ۱۲ ساله دیگر سپری شده است ، اکنون ما در دوره دیگری هستیم . در آن دوره خط مشی حزب توده و جبهه ملی و خرده خط مشی های شناخته شده دیگری وجود داشت و شعار "عمل" به معنی دعوت به اطاعت کورکورانه از این خط مشی ها بود . اکنون دیگر آن شرایط وجود ندارد . آن راهها و خط مشی ها شناخته شده است و دیگر هواداری ندارد . در باره "رویزیونیزم خروشچفی" هم به اندازه کافی حرف زده اید ، حال شعار "عمل" کاملاً به معنای دیگری است . شعار "عمل" در شرایط کنونی به معنی این است که به آنچه که میگویید عمل کنید . ما نمیگوییم عمل مسلحانه بکنید ، به هر عملی که معتقدید دست بزنید . بیایید و تجربه کنید تا مسئله از نظر تئوریک هم حل شود ، آخر تئوری بدون عمل کسه تکامل نمی یابد . شاید میگویید قبل از شروع عمل باید مشکلاتی را صرفاً در زمینه تئوریک حل کرد ، بسیار خوب این مشکلات را صریحاً مطرح کنید . آری این مشکلات را به طور جدی مطرح کنید ، ما حتی این را هم به عنوان عمل از شما قبول داریم . * * *

باری ، این بود عمده ترین انتقادهایی که از کتاب رفیق احمدزاده و بطور کلی از ما میکنند . وجه مشترک انتقادهایی که از ما میشود این است که انتقاد کنندگان از بحث در روی مسئله اصلی به صورت طفره میروند . گروهی آن را نادیده میگیرند ، گروهی بطور ضمنی به آن اشاره ای میکنند و میگذرند و گروهی هم قضیه را به نحو دیگری استادانه ماست مالی میکنند . مسئله اصلی جنبش کمونیستی ایران در شرایط کنونی که با وجود و خط مشی ما دقیقاً ارتباط دارد ، این است که چگونه باید گروهها و سازمانهای انقلابی با توده ها ارتباط ارگانیک پیدا کنند . اگر واقعاً مخالفان ما حسن نیتی دارند ، باید این مسئله را در مرکز بحث قرار دهند و خط مشی ما را در رابطه با این مسئله مورد بررسی و انتقاد قرار بدهند . اگر راه حل ما را قبول ندارند ، راه حل خودشان را بطور مشخص ارائه بدهند و برنامه عمل

عرضه کنند . اما متأسفانه این انتظار بی‌حایی است ، چگونه اینان میتوانند لقمه دندانگیر " تحلیل دبره " را رها سازند و به بررسی مسئله‌ای بپردازند که عمل در پی آن است .

برخی میگویند : ما قبول داریم که تحت شرایط مشخصی مبارزه مسلحانه گروهی از انقلابیون حرفه‌ای سبب برخاستن توده‌ها میگردد و سازمان مبارزه و از جمله حزب در جریان مبارزه مسلحانه توده‌ها بوجود می‌آید ، ولی این فرمول برای همیشه و در هر شرایطی درست نیست . البته ما هم این حرف را قبول داریم ولی متأسفانه اینان نمیگویند چرا این فرمول برای شرایط مشخص امروز ایران درست نیست . حرف ما این است که مبارزه مسلحانه انقلابیون حرفه‌ای در شرایط امروز ایران و شرایط مشابه آن درست است ، نه در هر شرایطی .

* * *

اکنون در حدود چهار سال است که کتاب " مبارزه مسلحانه ، هم استراتژی ، هم تاکتیک " نوشته شده . در این مدت دیگر مبارزه مسلحانه در جامعه تثبیت شده ، بسیاری از انقلابیون صادق به آن پیوسته‌اند ، روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه دارند میبینند که به‌جواز طریق عمل مسلحانه ، هیچ حرکت انقلابی دیگری برایشان ممکن نیست ، توده‌ها که از میان اپوزیسیون ضد رژیم تنها صدای چریک‌ها رامیشنوند ، روز بروز احساس محبت و احترام عمیق‌تری نسبت به آنها پیدا میکنند . سازمان ما در این مدت به تجربیات و دست‌آوردهای زیادی رسیده و توان پایداری درمقابل یورش‌های دشمن را بدست آورده است . تجربیات مبارزه مسلحانه در این مدت ، درستی خطوط کلی خط مشی ما را که در کتاب " مبارزه مسلحانه ، هم استراتژی ، هم تاکتیک " آمده است تأیید میکند ، با اینحال وجود اشتباهاتی هم ، چه در نظر و چه در عمل گریزناپذیر بوده است . در شرایط کنونی ، تا آنجا که با خطوط کلی خط مشی سازمان ما ارتباط پیدا میکند ، ما خود چند انتقاد عمده به کتاب " مبارزه مسلحانه ، هم استراتژی ، هم تاکتیک " و مقدمه‌ای که بعد از رفیق احمدزاده در تیرماه ۵۱ بر آن نوشته

است داریم که یک بیک باز میگوییم :

نخست در مورد انتقادهایی که بر مقدمه تیر ماه ۵۱ وارد است :

۱ - در صفحه سیزده و چهارده مقدمه تیرماه ۵۱ روی مسئله امکان از بین رفتن گروه زیاد تاکید شده و گفته شده است که نابودی گروه به معنای نابودی مبارزه مسلحانه نیست و هدف ما گسترش و تداوم مبارزه مسلحانه است ، نه تثبیت گروه خود . این شعار البته در آن موقع صحیح بوده است و ما فقط با تقبل چنین خطری میتوانستیم به عمل مسلحانه دست بزنیم . هرگروه یا سازمان دیگری نیز که بخواهد خود به عمل مسلحانه دست بزند باید چنین خطری را تقبل کند و شرط شروع عمل را اطمینان بر بقای خود نگذارد . اما امروز مسئله از بین رفتن سازمان ما نه عملاً "دیگر مطرح است و نه دیگر تقبل چنین خطری درست است . اکنون دیگر سازمان ما در جامعه تثبیت شده است ، میتواند در مقابل ضربات پلیس بخوبی پایداری کند و دارد بطور پی گیر رشد میکند ، پس امکان نابودی آن یک فرض خیلی بعید و بلکه محال است . از سوی دیگر سازمان مادارای تجربیات گرانمایی است ، قسمت اعظم این تجربیات را فقط بطور عملی و تشکیلاتی میتوان به سایرین منتقل کرد و نه بوسیله نوشته و غیره ، حیثیتی نیز که سازمان ما در میان توده ها و بویژه در میان روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه بدست آورده است بسیار قابل توجه است . بنابراین نباید بگذاریم که سازمانمان از بین برود ، زیرا این امر لطمه شدیدی به جنبش انقلابی خلق مان و بویژه به جنبش نوین کمونیستی کشور ما خواهد زد . پس اگر روزی برای ما این شعار صحیح بود که باید خطر امکان نابودی گروه را تقبل کرد و " نابودی گروه به معنی نابودی مبارزه مسلحانه نیست " ، امروز برای ما این شعار صحیح است که باید برای تثبیت تشکیلات سازمانی خود بکوشیم و نگذاریم که از بین برود . البته باز هم گروهها و سازمانهایی که میخواهند مبارزه مسلحانه را تازه آغاز کنند و امکان ارتباط گیری آنها با سازمانهای تثبیت شده وجود ندارد ، باید همچنان با تقبل خطر امکان نابودی خود بکار آغاز کنند .

۲- در صفحه ده و یازده مقدمه تیرماه ۵۱، در مورد تأثیر مبارزه مسلحانه بر روی جنبشهای خود به خودی توده‌ها حرفهایی زده شده که اغراق آمیز است. اساساً "مبارزه مسلحانه ما و اعمال خشونت در جنبشهای خود بخودی رابطهای عمیق‌تر از چنین تأثیر یک جانبه‌ای دارد. پیدا شدن عنصر خشونت در مبارزات خودبخودی توده‌ها، ناشی از مجموعه شرایط موجود جامعه است و به بیان دیگر این امر جزء حرکت طبیعی جامعه است که مبارزه مسلحانه ما تکامل یافته‌ترین شکل آن است و البته تأثیر ارشادی نیز بر آن میگذارد. ما به ضرورت برخورد قهرآمیز با دشمن در نطفه‌های تئین شکل سازمانی خود، در همان شرایطی رسیده‌ایم که توده‌ها به ضرورت اعتراض خشونت آمیز خود رسیده‌اند. مبارزه مسلحانه ما دارای تشکل و سازماندهی است ولی اعتراض خشونت آمیز خلق نیست. این چیزی است که باید به توده‌ها منتقل گردد، اما تأثیر مبارزه مسلحانه مابرون روی خلق اگر چه در زمینه‌های مختلفی خواهد بود، با اینحال ما انتظار نداریم که بصورت جوش و غلیان غریب الوقوع خلق باشد و جرقه مبارزه مسلحانه پیشاهنگان انقلاب باروت پتانسیل انقلابی توده‌ها را یکباره منفجر کند. البته روز بروز گرایش توده‌ها به چریک‌ها بیشتر خواهد شد. این گرایش از افسانه سازی در باره چریک‌ها و احساس شگفتی و احترام در مقابل آنها آغاز شده است و روزی به حمایت فعال خواهد رسید، ولی باید به یاد داشته باشیم که رشد پیرویه انقلاب از طریق رشد آرام سازمانی مبارزه مسلحانه، نخست در ارتباط با عناصر آگاه و سپس در ارتباط ارگانیک با جنبشهای خودبخودی توده‌ها خواهد بود، نه از طریق قیام ناگهانی توده‌ها. دعوت توده‌ها به قیام، مخصوص مرحله دیگری از رشد جنبش است، در مرحله کنونی باید نطفه‌های مبارزه آگاه مسلحانه در ارتباط با توده‌ها رشد کنند و بعد در مرحله‌ای وحدت یابند و تشکیل احزاب انقلابی (از جمله حزب طبقه کارگر) و جبهه واحد مبارزه را بدهند.

دوم در مورد انتقادهایی که به خود کتاب وارد است:

۱- رفیق در توضیح شماره ۹ آخر کتاب یادآور شده است که:

"اتحاد گروهها و سازمانهای انقلابی و ضد امپریالیستی که مشی مبارزه مسلحانه را ، چه در شهر و چه در روستا بپذیرند ، امری است بسیار مبرم‌تر و فوری‌تر از اتحاد نیروهای پرولتری در چهارچوب حزب طبقه کارگر ، ایجاد جبهه واحد قبل از ایجاد حزب طبقه کارگر در دستور روز انقلاب بیون قرار میگیرد ."

و در جای دیگر میگوید :

"حزب طبقه کارگر در بطن جبهه واحد ضد امپریالیستی نطفه‌میبندد و رشد میکند ."

اعتقادات امروز ما در این باره به صورت دیگر است :

لنین میگوید که یک تشکیلات کمونیستی در نطفه‌ای‌ترین شکل خود باید دارای استقلال سازمانی و تشکیلاتی باشد . بنابراین سازمان ما که یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی است باید در هرگونه وحدت جبهه‌ای ، استقلال سازمانی خود را حفظ کند . سازمان ما نطفه حزب طبقه کارگراست و این نطفه اکنون به وجود آمده است . اما در مورد جبهه ، تجربه به ما نشان داده است که وحدت عمل در شرایط کنونی فقط در حدود برخی همکاری‌ها امکان پذیر است و امکان توسعه این همکاری‌ها روزبروز با رشد جنبش و توده‌های شدن سازمانهای پیرو مبارزه مسلحانه ، بیشتر میشود . یعنی در واقع نطفه جبهه واحد هم کمابیش در کنار نطفه حزب بوجود می‌آید .

اما در مورد این گفته یاد شده رفیق که :

"اتحاد گروهها و سازمانهای انقلابی و ضد امپریالیستی که مشی مبارزه مسلحانه را ، چه در شهر و چه در روستا بپذیرند ، امری است بسیار مبرم‌تر و فوری‌تر از اتحاد نیروهای پرولتری در چهارچوب حزب طبقه کارگر ."

برای روشن شدن مسئله ناچار به ذکر مقدماتی هستیم :

طبعاً" منظور رفیق از نیروهای پرولتری، سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی ای است که توده‌های شده باشند و یا در آستانه این کار باشند. بسیار خوب، اما آیا سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی که به هر دلیل مبارزه مسلحانه را نمیپذیرند، میتوانند همچنان مارکسیست - لنینیست باقی بمانند؟ مسلماً نه، زیرا اگر اینان تاکتیک‌های خود را تصحیح نکنند و به مبارزه مسلحانه دست نزنند، نمیتوانند با توده‌ها ارتباط بگیرند و یا در پی این کار باشند و در نتیجه تاکتیک غلط شان استراتژی آنان را نیز دچار انحراف خواهد ساخت و دیگر، اگرچه عنوان خود را هم حفظ کنند ولی نمیتوانند، مارکسیست - لنینیست باقی بمانند و آنان را نمیتوان "نیروهای پرولتری" به حساب آورد. پس "اتحاد نیروهای پرولتری در چهارچوب حزب طبقه کارگر"، مصداق خاص در شرایط ما چنین است: وحدت سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی که مشی مبارزه مسلحانه را بپذیرند، در مرحله مشخصی که این سازمانها و گروهها توده‌های شده باشند، حزب طبقه کارگر را بوجود خواهد آورد.

با این حساب اگر "اتحاد گروهها و سازمانهای انقلابی و ضد امپریالیستی که مشی مبارزه مسلحانه را، چه در شهر و چه در روستا بپذیرند" امکان پذیر باشد، وحدت سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی هم که مشی مبارزه مسلحانه را میپذیرند (به عبارت خود رفیق: "نیروهای پرولتری") امکان پذیر است.

این مسئله از آنجا اهمیت دارد که ما هم اکنون برخورد عملی با آن داریم. هم اکنون مسئله وحدت برای ما به دو صورت مطرح است: همکاری و در نهایت وحدت عمل با گروهها و سازمانهای ضد امپریالیستی ای که مشی مبارزه مسلحانه را میپذیرند و بطور کلی، وحدت تشکیلاتی و سازمانی با گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی که مشی مبارزه مسلحانه را می‌پذیرند. این مسئله هم اکنون ایجاب میکند که ما در ارتقای سطح آگاهی تئوریک خود و جنبش نوین کمونیستی بطور کلی، بکوشیم و برای وحدت ایدئولوژیک جنبش نوین کمونیستی مبارزه کنیم.

۲- رفیق در توضیح شماره ۱۲ آخر کتاب در مورد ارتباط بین جنبه کاتالیزوری و برانگیزنده مبارزه مسلحانه و امر سازماندهی مبارزه می گوید:

"در ایران ، در کشوری که به اصطلاح "حزیره ثبات‌گرا" اقیانوس متلاطم نام گرفته ، در کشوری با اختناق ظاهراً خدشه ناپذیر هیجده ساله ، در کشوری که با خشونت توصیف ناپذیری هرگونه تشکلی باید نابود شود ، باید بهائی لازم به جنبه کاتالیزوری برانگیزنده و امید دهنده مبارزه داده شود ، اساساً این جنبه مبارزه اینک تعیین کننده است ."

باید بگوییم که این گفته رفیق در شرایط آنروز جنبش درست بود ، در شرایط کنونی امر سازماندهی برای ما اهمیت خاصی پیدا کرده است ، زیرا مبارزه مسلحانه در جامعه تثبیت شده ، سازمان‌های سیاسی - نظامی با تجربه ، قدرت پایداری در برابر دشمن را یافته‌اند و خلاصه گروهها و سازمانهای بی تجربه جدیدی دارند به میدان مبارزه مسلحانه می آیند که در اثر بی تجربگی در خطر نابودی قرار دارند . در چنین شرایطی مسئله سازماندهی بسیار پراهمیت است و باید در عین توجه به جنبه برانگیزندگی مبارزه مسلحانه ، به آن هم اهمیت لازم داده شود . ما هم اکنون وظیفه داریم که تجربیات خود را در اختیار گروهها و سازمانهای جدید بگذاریم و برای سازماندهی آنها اقدام کنیم . گروههایی که در سال گذشته با اولین حمله‌های پلیس از بین رفتند ، در صورتی که امکان تماسشان با سازمانهای سیاسی - نظامی با تجربه وجود داشت ، بخوبی قادر به دفع حملات پلیس بودند و میتوانستند تلفات خود را به حداقل برسانند .

پیروز باد مبارزه مسلحانه ضدامپریالیستی خلق ما
 ریشه کن باد نفوذ مسو ذیانه
 اپورتونیزم در صفوف اپوزیسیون
 چریکهای فدائی خلق

بہاء : ۶۰ ریال

انتشارات : م - بیدسرخ